اثرات جهانی‌شدن
بر فرار مغزها
صفحه ۹

کار

پیرامون جهانی‌شدن و
نوسازی سندیکالیسم
صفحه ۸

دوشنبه ۲۵ خرداد ۱۳۸۳ - ۱۴ ژوئن ۲۰۰۴ | دوره چهارم - شماره ۱ | KAR - No. 1 Monday 14 June 2004



مصاحبه نشریه کار با بهزاد کریمی
اعتماد مردم آمریکا، زیر آوار سیاست بوش خاک می‌شود!
صفحه ۶

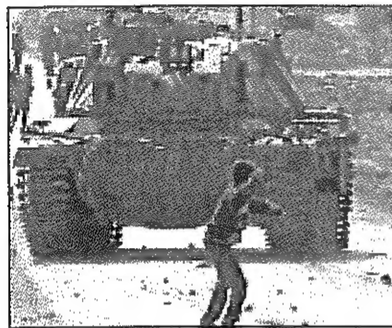
بیانیه هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

اتحاد برای گذر از جمهوری اسلامی و استقرار یک جمهوری سکولار و مردم‌سالار!

با تسخیر مجلس هفتم جمهوری اسلامی توسط نیروی فرادست حکومت که منجر به آرایش سیاسی نوینی در معادلات قدرت شده است، جریان‌ها و نیروهای درگیر کشاکش های سیاسی در جمهوری اسلامی، به تدریج مواضع و تصمیمات خود برای دوره پیش رو را بنحوی روشن تر از پیش، اعلام می دارند. تعقیب این مواضع به تصریح نشان می‌دهد که تغییر کیفی در سمتگیری هیچ یک از عمده جریان های حکومتی اعم از قدرت‌مداران و از قدرت کنار گذاشته شدگان صورت نگرفته است. با اینهمه، تاکید بر پاره ای عناصر نوین در برآمدها و موضع گیری های همه این ملفه های متعلق به نظام حکومت دینی، برای درک دقیق تر از موقعیت سیاسی کشور ضروری است.

در حالیکه نیروی فرادست در حکومت در چهر گروه‌بندی "آبادگران" آماده

ادامه در صفحه ۳



اعلامیه هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

اعزام نیروهای بین‌المللی به فلسطین، تنها راه جلوگیری از کشتار جمعی مردم توسط دولت شارون است!

حملات اخیر دولت اسرائیل به شهر رفح در نوار غزه که یکی از بزرگ‌ترین جنایت‌های این دولت در سال‌های اخیر ارزیابی می‌شود و از آن به عنوان کشتار جمعی فلسطینیان نام می‌برند، طی سه روز عملیات هوایی و زمینی نزدیک به سیصد نفر کشته و زخمی بر جای گذاشته است. طبق معمول، بهانه دولت اسرائیل در کشتار شهر رفح، وجود تروریست‌ها و این بار ظن وجود تونل‌های زیرزمینی حمل سلاح از خارج به فلسطینی‌ها بوده است. مطابق گزارش‌های رسیده از نوار غزه، اوضاع انسانی در رفح و حومه‌ی آن بسیار وخامت‌بار است و

ادامه در صفحه ۱۲

مصاحبه با یکی از فعالین سیاسی داخل کشور

زمان طرح شعار "انتخابات آزاد" گذشته است!

برای ما هنوز مشخص نیست که چرا بعد از گذشت ۲۵ سال از حاکمیت اسلامی، هنوز اپوزیسیون خارج از کشور نتوانسته بر سر یک سری خواسته‌های دمکراتیک به کار مشترک بپردازد. نباید عقب‌نشینی کرد به ویژه آن فعالینی که در داخل کشور در عرصه‌های گوناگونی چون اقتصاد، سیاست، مسائل قضائی و... کوشش می‌کنند. نباید منفعل باقی بمانند. الان بیشتر از قبل باید فعال و تعرضی عمل کرد. حکومت امروز کمتر از قبل اعتماد به نفس دارد.

ادامه در صفحه ۴

سرمقاله

حضور فزاینده سپاه پاسداران
در حیات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور

ورود عنصر نظامی به ساخت سیاسی کشور

گروه تلویزیونی سپاه" در صدا و سیما تشکیل شد. این خبر را سایت رویداد اعلام نمود. ضرغامی برای راه‌اندازی این گروه حتی منتظر دریافت حکم ریاستش از جانب ولی فقیه نشد و در هفته اول صدارتش، خواست سپاه را برآورده ساخت. در هفته های گذشته ما شاهد دو رویداد بودیم که نمود بارزی از شکل گری "جامعه پراتوری" است. جامعه ای که نیروهای نظامی در ارگانهای غیر نظامی حضور پررنگ داشته و در اداره کشور نقش ایفا میکنند. اولین رویداد به فرودگاه امام برمیگردد. فرودگاهی که طراحی و مراحل ساخت آن بیش از سی سال طول کشیده است، روز شنبه ۱۹ اردیبهشت ماه، در روزافتتاحش تعطیل شد. سپاه پاسداران باند فرودگاه را بست و با به پرواز درآوردن دو فروند جت جنگی، مانع نشستن هواپیمائی شد که از دوبی می‌آمد. ظاهر قضیه به ناهماهنگی دو ارگان حکومتی (وزارت راه و سپاه) برمیگشت. اما موضوع فراتر از آن بود. آنچه در واقعیت جریان یافت قدرت نمائی سپاه پاسداران در مقابل دولت خاتمی و بدست گرفتن کنترل امنیتی فرودگاه بود. سپاه نشان داد که قادر است برخلاف نظر دولت خاتمی، فرودگاه تازه تاسیس را در روز افتتاح به تعطیلی کشاند، بدون اینکه آب از آب تکان بخورد. و به وزارت راه حالی کرد که اگر برنده مناقصه تامین امنیت فرودگاه نیست، با زور و قلدری میتواند شرکت ترکیه ای را خلع ید و خود جایگزین آن شود.

رویداد دوم، انتصاب ضرغامی بجای لاریجانی بود. ولی فقیه ضرغامی را بمدت ۵ سال بعنوان رئیس سازمان صدا و سیما منصوب کرد. انتصاب ضرغامی یک جابجائی ساده نیست. این انتصاب حلقه دیگری از انتقال ارگانها و نهادها به دست نیروهای نظامی است. ضرغامی پیشینه خدمت در سپاه پاسداران را دارد و مدتی مدیریت یک مجموعه صنعتی.

ادامه در صفحه ۲

مصاحبه رادیو رسانه با دکتر جمشید اسدی

صنعت بانکداری در ایران از انقلاب تاکنون



سئوال: چه تغییرات و تحولاتی در صنعت بانکداری بعد از انقلاب ۵۷ به وقوع پیوست؟

دکتر اسدی: با تشکر از فرصتی که به من دادید، با انقلاب اسلامی در حقیقت دو اتفاق مهم و متاسفانه امروز با جرات و اطمینان زیاد می توان گفت منفی در صنعت بانکداری ایران اتفاق افتاد. اول اینکه تمام بانکهای ایران در آن زمان همه شان ملی شدند، دولتی شدند. به عبارت دقیقتر و شش بانک از ترکیب آن ۷۳ بانک و موسسه مالی و اعتباری که قبل از انقلاب وجود داشت، بوجود آمد این شش بانک عبارت بودند از بانک رفاه، بانک ملی، بانک صادرات، بانک تجارت، بانک ملت و بانک سپه. در عین حال سه بانک تخصصی هم بوجود آمد بانک کشاورزی، بانک مسکن و دیگری بانک صنعت و معدن. خوب بدیهی است که با جو انقلابی که وجود داشت تمام بانکهای خارجی هم ممنوع شد. این یک شیوه بسیار بدی بود که دولت دست بیاندازد بر کل یک بخش فعالیت اقتصادی که متاسفانه اتفاق افتاد. تغییر دومی که با انقلاب اسلامی در ایران به وقوع پیوست، به اصطلاح اسلامی کردن قانون بانکها و بویژه از میان بردن ربا و بهره بود. که خوب این هم شدنی نبود. همچنین چیزی هم نمی توانست در اقتصاد مدرن صورت بگیرد، آنها صحبتی که کرده بودند این است، بطور کلی ما یک اقتصاد نو به جهانیان معرفی می کنیم و تمام قوانینی که در دیگر کشورها در صنعت بانکداری وجود دارد از بین خواهیم برد، و همه اینها را اسلامی می کنیم، و ما دیگر بهره و ربا نمی دهیم. این دو تغییر عمده ای بود که با انقلاب اسلامی در صنعت بانکداری در ایران اتفاق افتاد.

سئوال: شما کارنامه این تغییراتی راکه اشاره کردید چگونه ارزیابی میکنید؟ یعنی اینکه این تغییرات بنظر

ادامه در صفحه ۱۱

در این شماره می‌خوانید:

پیام کمیسیون خلق‌ها به سمینار لندن
درباره نقش اقوام ایرانی در سیاست آینده ایران

خانم‌ها و آقایان،

با درود فراوان قبل از هر چیز لازم میدانیم از برگزارکنندگان این سمینار به خاطر ایجاد امکان بررسی مسئله ملی و نیز دعوت از سازمان ما، صمیمانه تشکر نموده و از اینکه نتوانستیم در این سمینار هم‌سخن شماها باشیم، پوزش بخواهیم. سازمان ما پیوسته بر این باور بوده است که:

بدون حل دمکراتیک مسئله ملی، استقرار دمکراسی، ثبات سیاسی، صلح و وفاق ملی در

ادامه در صفحه ۲

یادداشت

صف‌بندی حول "جمهوری‌خواهی" و "جمهوری اسلامی‌خواهی"

سایت رویداد در هفته گذشته موضوعی را به بحث گذاشت با عنوان: "جمهوری‌خواهی" یا "جمهوری اسلامی‌خواهی". رویداد در مقدمه این بحث آورده بود که گرچه فضای سیاسی کشور در جهت یکدست شدن در ساختار سیاسی پیش میرود ولی در حوزه جامعه مدنی به تدریج از وضعیت دو قطبی سابق خارج می‌شود. سایت رویداد که به جبهه مشارکت تعلق دارد، بر شکل‌گیری نیروی جمهوری‌خواهی اذعان نموده و در این رابطه نیز موضوع "جمهوری‌خواهی" و "جمهوری اسلامی‌خواهی" را در دستور بحث قرار داده است.

در این بحث بجای سلسله گفتار که رویداد وعده آن را داده بود، بیک گفتار اکتفا شد و در این گفتار شمس‌الواعظین روزنامه‌نگار و تحلیل‌گر سیاسی شرکت جست.

گردانندگان سایت رویداد بدرستی تشخیص داده‌اند که صحنه سیاسی کشور از "وضعیت دو قطبی سابق خارج" شده و صف‌بندی‌های جدیدی شکل گرفته است. به بیان دیگر گرانیگاه تحولات سیاسی کشور از ساخت سیاسی به ساخت اجتماعی انتقال یافته است. اگر در طی هفت سال گذشته صحنه سیاسی کشور با چالش اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران برسر نوع جمهوری اسلامی آرایش می‌یافت، امروز آنچه صحنه سیاسی کشور را ترسیم می‌کند صف‌بندی بین "جمهوری‌خواهی" و "جمهوری خواهی‌اسلامی" است.

سایت رویداد این واقعیت را می‌پذیرد که بحث "جمهوری‌خواهی در میان نیروهای اپوزیسیون و بخشی از جنبش دانشجوئی مورد حمایت قرار دارد". اما باید خاطر نشان کرد جمهوری‌خواهی تنها به نیروهای "اپوزیسیون و بخشی از جنبش دانشجوئی" اختصاص ندارد، بلکه اکثریت نخبگان سیاسی و فکری جامعه و بخش قابل توجهی از گروه‌های اجتماعی از جمله جوانان از جمهوری لائیک و دمکراتیک در مقابل جمهوری اسلامی دفاع می‌کنند. برخی از چهره‌های شاخص اصلاح‌طلب نیز بر این امر اذعان دارند.

اما در این صف‌بندی که سایت رویداد هم بر شکل‌گیری آن معترف است، اصلاح‌طلبان حکومتی در کجا قرار دارند؟ سایت رویداد در مقدمه طرح بحث می‌گوید: "حامیان بحث جمهوری اسلامی‌خواهی را طیفی از نیروهای دوم خرداد تشکیل میدهند. همانطور که سازمان مجاهدین انقلاب و جبهه مشارکت بر این مطلب تاکید داشته اند". بهزاد نبوی که بعد از استعفااز نمایندگی مجلس شورا فرصت اظهارنظر پیدا کرده است صریح‌تر از از دیگران از قانون اساسی و جمهوری اسلامی دفاع و موقعیت اصلاح‌طلبان حکومتی را بعد از انتخابات مشخص می‌کند. او در مصاحبه با ایسنا می‌گوید: "شعار ما دفاع از قانون اساسی است و نه خروج از آن" و اضافه می‌کند: "ما باید به مردم ثابت کنیم قانون اساسی موجود قابلیت اصلاح نظام را دارد. ما در واقع در مقابل کسانی که تلاش می‌کنند نظام را اصلاح‌ناپذیر معرفی و بی‌آبرو کنند از آبروی نظام و قانون اساسی دفاع می‌کنیم". این اظهارنظر تنها به بهزاد نبوی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی تعلق ندارد، بلکه برخی از عناصر شاخص جبهه مشارکت نیز بعدا از انتخابات اول اسفند هم، سرسختانه از جمهوری اسلامی، مردم‌سالاری دینی دفاع نموده و بر ظرفیت اصلاح‌پذیری "نظام" تاکید دارند. اما تجربه هفت سال با وجود اینکه اصلاح‌طلبان در ساخت قدرت حضور داشتند و دو قوه از قوای سه‌گانه در اختیار آنها بود، نشان داد که جمهوری اسلامی ظرفیت تحقق توسعه سیاسی را ندارد. اکثریت مردم ما این واقعیت را در زندگی خود با پوست و گوشت خود لمس کردند. اکنون جامعه در آستانه دوم خرداد قرار ندارد، بلکه تجربه بزرگی را از سرگذارنده و اصلاحات در درون "نظام" را آزموده است و اکثریت مردم ما به این نتیجه دست یافته است که ساختار سیاسی جمهوری اسلامی تحول‌پذیر نیست. از این رو

ادامه در صفحه ۸

ورود عنصر نظامی به ساخت ....

ادامه از صفحه ۱

نظامی را بر عهده داشت. او در دوره وزارت لاریجانی در ارشاد اسلامی به معاونت امور سینمائی در آمد و بعدا به صدا و سیما منتقل شد. اکنون با انتصاب ضرغامی به ریاست صدا و سیما، بزرگترین و گسترده‌ترین رسانه کشور تحت نفوذ سپاه پاسداران در آمده است.

گسترش نفوذ سپاه در این چند ماه، تنها به صدا و سیما برنمیگردد. در انتخابات دوره هفتم مجلس شورا، سپاه حضور پررنگی داشت. در این انتخابات سپاه در تهیه لیست کاندیدا و در کار تبلیغی و بسیجی (طرحهای تبلیغاتی نظیر "امیرالمومنین" و "معرفت و بصیرت") نقش موثر ایفا کرد. از این رو عده قابل توجهی از کاندیداهای سپاه و نهادهای اطلاعاتی به مجلس دوره هفتم راه یافتند. نمایندگان وابسته به سپاه همراه با نمایندگانی که سابقه کار در ارگانهای امنیتی - اطلاعاتی دارند، وزنه نسبتا سنگینی را در مجلس شورا تشکیل خواهند داد. بعلاوه با کار تبلیغی و ترویجی سپاه بنفع ائتلاف آبادگران، آنها وامدار سپاه پاسداران هستند. حضور سپاه در چنین ابعادی در قوه مقننه در طی بیست و پنج سال اخیر بی‌سابقه است.

حرکت چند سویه

سپاه پاسداران که در اوایل انقلاب برای حفظ "انقلاب اسلامی" پایه گذاری شد و در سرکوب نیروهای اپوزیسیون نقش تعیین کننده داشت. با این وجود، خمینی سپاه پاسداران را از دخالت در سیاست باز میداشت و اجازه نمیداد که وارد حوزه سیاست شود. بعد از مرگ خمینی بتدریج این منع برداشته شد و سپاه به حرکت چند سویه روی آورد:

حضور در نهادهای فرهنگی

در دوره وزارت علی لاریجانی و میر سلیم در ارشاد اسلامی، پای سپاه به این وزارتخانه باز شد. از جمله ضرغامی بسمت معاونت سینمائی آن منصوب گردید.

حضور در مدیریت برخی نهادها

فرماندهان سپاه در مدیریت برخی نهادها از جمله بنیاد مستضعفان و جانبازان، باشگاه ورزشی پرسپولیس، ستاد رسیدگی به حوادث غیر مترقبه و .... قرار گرفتند.

کارهای امنیتی - اطلاعاتی در سطح جامعه

سپاه پاسداران با وجود تشکیل وزارت اطلاعات به کارهای امنیتی - اطلاعاتی ادامه داد. سپاه در سالهای اخیر بر دامنه آن افزوده است. بگفته امیر فرشاد ابراهیمی "بازداشت‌ها و نگهداری غالب متهمان سیاسی و مطبوعاتی از سال ۱۳۷۷ تا به حال توسط حفاظت اطلاعات و معاونت اطلاعات سپاه انجام میگیرد و عمده بازجویان از پرسنل نظامی سپاه هستند. هم چنین وجود باز داشتگاه وصال، ۵۹، ۶۶ و ۱۱۰ که در اختیار سپاه است، گواه این بوده است (مقاله "جمهوری نظامیان").

فعالیتهای اقتصادی

سپاه پاسداران سالها است که به فعالیت گسترده اقتصادی روی آورده و به برخی حوزه ها اقتصادی چنگ انداخته است. در دو هفته گذشته گوشه‌ای از فعالیت اقتصادی سپاه برملا گردید. حیدر ابراهیمبای سلامی که مسئول کمیسیون تحقیق و تفحص پیرامون صنعت خودرو سازی در مجلس ششم بود، اعلام کرد که ۶۰درصد سهام خودروسازی "مزدا" متعلق به سپاه پاسداران است. دو تن از نمایندگان مجلس که عضو کمیسیون بودجه بودند، اعلام نمودند که بیش از ۶۰ اسکله غیرمجاز در کشور فعالیت میکنند. این اسکله ها به نهادهای وابسته به ولی فقیه و بویژه به سپاه پاسدارن تعلق دارند. سپاه پاسداران کالاهای قاچاق را از این اسکله‌ها وارد کشور میکند. میتوان گفت که سپاه بزرگترین قاچاقچی کالا در کشور ما است. بگفته نماینده مجلس (نماینده اردل، فارسان و کیار در مجلس ششم)، "نزدیک به یک سوم واردات کشور از طریق بازارهای غیر قانونی، اقتصاد زیرزمینی و اسکله های غیر مجاز صورت میگیرد. برخی نهادهائی که قدرت در اختیار دارند و عمدتا نظامی هستند، بیشتر به این کار مبادرت میورزند". بگفته همین نماینده: "یک دستگاه موازی اختیار بخش عمده ای از اقتصاد کشور را بطور غیر رسمی در اختیار دارد و پاسخگوی هیچکس هم نیست".

حضور در برخی سفارتخانه‌ها

در حال حاضر سفارت ایران در عراق دست سپاه است. سپاه در دو کشور همسایه (عراق و افغانستان) حضور فعال دارد.

فعالیت هسته‌ای

نقش سپاه در حوزه فعالیتهای هسته ای چشمگیر است. فعالیتهای هسته‌ای ایران حساسیت بین‌المللی را برانگیخته و مشکلات فراوانی برای کشور ما فراهم آورده است.

××××××

سپاه پاسداران در طی یک دهه و نیم به حوزه های اقتصادی، رسانه‌ای، اطلاعاتی .امنیتی، دیپلماسی، فرهنگی و قانون گذاری چنگ انداخته است. سپاه دایره وسیعی از حوزه های اقتصادی کشور را که دارای درآمدهای سرشاری است، در اختیار خود گرفته، رسانه ملی را تحت نفوذ خود درآورده، جای پای محکمی در قوه مقننه پیدا کرده، برحوزه اطلاعاتی - نظامی تسلط یافته و به سطوح بالای مدیریتی کشور دست انداخته است.

فعالیت اقتصادی به سپاه پاسداران اجازه میدهد که تا حدودی بلحاظ درآمد استقلال پیدا کند، قدرت مانور خود را بالا برد و بتدریج پا در جای پای ارتشهای ترکیه و پاکستان بگذارد. امریکه در کشور ما بیسابقه است. طبعا سپاه پاسداران به این حد از نفوذ خود اکتفا نخواهد کرد و در آینده بر حوزه های دیگر دست انداخته و دامنه نفوذ خود را گسترش خواهد بخشید. شواهد حاکی از آن است که سپاه برای تسخیر قوه مجریه در انتخابات آتی ریاست جمهوری خیز برداشته است.

آنچه مشخص است سپاه پاسداران بعنوان مولفه نظامی وارد ساختار سیاسی کشور شده، آن را تحت تاثر قرار داده و بتدریج در آن تغییراتی را بوجود می آورد.

بهروز خلیق

پیام کمیسیون خلق‌های سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به سمینار لندن

درباره نقش اقوام ایرانی در سیاست آینده ایران

ادامه از صفحه ۱

جامعه به لحاظ ترکیب ملی کثرت‌گرای ما امری است ناممکن. با اعتقاد عمیق به این موضوع، ما پیوسته بر به رسمیت شناخته‌شدن حق تعیین سرنوشت خلق‌ها تاکید داشته و اصل عدم تمرکز و توزیع دمکراتیک قدرت را راهنمای عمل سیاسی خویش قرار داده‌ایم. ما طرفدار پی‌گیر ایران دمکراتیک فارغ از ستم ملی هستیم.

ما بر این باوریم که در شرایط کنونی مناسب‌ترین راه حل در این زمینه، پذیرش سیستم فدرالی اداره جامعه است. سیستم فدرالی حل مسئله ملی، بخصوص از این زاویه نیز مورد تاکید و در عین حال توجه سیاست‌مداران مسئول و مترقی قرار می‌گیرد که این روزها مسائلی نظیر تعیین محدوده‌های منطقه‌ای و اینجا و آنجا در مناطق ملی در حال مطرح شدن است.

نیروهای ارتجاعی جامعه و جمهوری اسلامی با آگاهی از موضوع فوق تلاش دارند با بهره‌گیری از آن، میان جنبش‌های ملی چند دستگی ایجاد کرده و آنها را به جان یکدیگر بیاندازد. شیوه فدرالی حل مسئلهٔ ملی می‌تواند مانع بروز اختلافات غیرضرور و در عین حال زیان‌آور گردد.

خانم‌ها و آقایان،

برای اینکه کشوری آباد و صلح‌آمیز داشت، باید بتوان در ساختن آن تمامی جنبه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی را در نظر گرفت. زمان آن فرا رسیده است که نیروهای سیاسی ترقی‌خواه، بر واقعیت تکثر ملی در کشورمان تاکید و تصریح داشته باشند و اعلام کنند که نمی‌توان با آباد نمودن چند نقطه در ایران، کل کشور را آباد فر نمود. ما برای اینکه بتوانیم کشوری دمکراتیک و صلح‌آمیز داشته باشیم، باید شرایط آنرا فراهم کنیم. از جمله این شرایط تخصیص امکانات برابر و بدون تبعیض به تمامی مناطق آن و بخصوص مناطق محروم است.

سیاست‌های گذشته و حال حکومت‌های ایران سبب عقب‌ماندگی مضاعف مناطق ملی گذشته است و این عقب‌ماندگی در تمامی عرصه‌ها مشهود است. علاوه بر این، اقلیت‌های تحت ستم ملی هم چنان از ابتدائی‌ترین حقوق خویش، یعنی تحصیل به زبان مادری در موسسات آموزشی محروم هستند. بگیر و ببندها در مناطق ملی ادامه دارد. این سیاست بویژه در کردستان، آذربایجان و سیستان و بلوچستان آشکار اعمال می‌شود.

ما امیدواریم که اعتراض به این گونه ستم‌ها، فقط از سوی فعالیت جریان‌های ملی صورت نگیرد، بلکه تمامی احزاب و جریانات سیاسی که برای استقرار دمکراسی در ایران مبارزه می‌کنند، با صدای رسا علیه تبعیض ملی، در هر شکل برخیزند و حل دمکراتیک مسئله ملی را جزو خطوط اصلی برنامه خویش قرار دهند.

با آرزوی موفقیت برای همه در مبارزه مشترک‌مان برای صلح، آزادی، دمکراسی و جامعه‌ای دمکراتیک در ایران.

از طرف کمیسیون خلق‌های سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
ماشاءالله سلیمی
۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۳

اتحاد برای گذر از جمهوری اسلامی و استقرار یک جمهوری سکولار و مردم‌سالار!

ادامه از صفحه ۱

تحویل گرفتن مجلس هفتم می‌شود، همچنان پرسش اینست که این گروه‌بندی با چه برنامه‌ای و سیمایی می خواهد برآمد کند و امکانات و چالش های پیش روی آن کدامند؟ آنچه که تاکنون مطرح بوده است، بیشتر در چارچوب دو انتخاب "الگوی چینی" و "ژاپن اسلامی" عنوان شده است. صرفنظر از اینکه هر کدام از این دو سمتگیری، اساسا سمتگیری راهبردی چند ده‌ساله و در مورد ژاپن فراقرنی است و لذا گنجاندن طرح‌های متناقض و موضعی جمهوری اسلامی در ظرف این پروژه های استراتژیک، بیشتر جنبه و خصلت سیاسی و روانی دارد تا خصوصیت جدی برنامه ای، اما آنچه که مهم است پنهان ماندن گرایش‌های واقعی در جمهوری اسلامی زیر این هیاهو است.

با شکست جنبش دوم خرداد که از چند سال پیش مرحله به مرحله رخ نمود و در جریان انتخابات مجلس هفتم آونگ مرگ آن نواخته شد، این واقعیت چهره کرد که نظام فقهی حاکم مسیر استحاله دیکتاتوری فقها به استبداد فردی را طی نموده است. ولی فقیه که با تعمیق تضادهای درون حکومتی از یکسو و تقابل روزافزون جامعه با جمهوری اسلامی از دیگرسو ناگزیر شد تا در مقام رهبر جریان اقتدارگرا، انحصارطلب و محافظه کار نظام وارد صحنه شود، از چندی پیش در موقعیت سکانداری مستقیم امور قرار گرفته و مستقیما دست اندرکار چیدن مهره های مجلس برای ایجاد یک مجلس مطیع و تدارک کابینه گوش به فرمان در مرحله بعد گردیده است. او از موقعیت رهبری نظام به حکومتداری مستقیم و برگزیننده بی‌واسطه سیاست ها فرو افتاده است.

در جریان این فعل و انفعالات، از سهم نهادهای وابسته به روحانیت نظیر "جامعه روحانیت مبارز" و نهادهای وابسته به تجار سنتی همچون "جمعیت مئتلفه اسلامی" در ارگانهای رسمی قدرت کاسته شده، و در عوض، حضور جریان بنیادگرا متشکل از کادرهای سپاه و بنیادگرایان غیرمعمم در آنها افزایش یافته است. اقتدارگرایان اینک درسیمای جریانی برآمد دارند که رهبری آن مستقیما با شخص ولی فقیه است و کادر اجرایی آن، مدافع حاکمیت روحانیت و فقه از طریق هم "قانون" و هم زور اما با چهره‌نمائی کمتر روحانیون حکومتی در ارگان‌های قدرت است. مطابق این پروژه سیاسی، مجلس کاری نخواهد کرد که به وتوهای پی در پی شورای نگهبان نیاز باشد و حکم حکومتی ضرورت یابد، و دولت استقلال عمل نخواهد داشت تا مجمع تشخیص مصلحت آنرا دور بزند! طی این روندها، بازوی مسلح ایدئولوژیک این نظام یعنی سپاه پاسداران، خود را از جایگاه اجرای فرامین برای حراست از آن به مرکز تصمیم گیری های سیاسی و اقتصادی نظام فرا کشیده است. ورود گروهی از کادرهای سپاه و اطلاعات به مجلس هفتم، قدرت نمایی آشکار آنان در برابر دولت خاتمی که ماجرای فرودگاه تازه تاسیس نشانه‌ای از آن بود، و حرص و ولع آن ها برای حضور موثر در کابینه آتی، نشانگر آنست که مولود نظامی نظام دینی، در پی کسب سهم شیر از طعمه قدرت است.

از اینروست که بجای مکث بر سر "الگوی چینی" و "ژاپن اسلامی" درست آن است که بر خصوصیات واقعی و خودویژه جمهوری اسلامی تاکید شود. حداکثر نظامیگری با تکیه بر درآمد نفت، سازش با غرب از طریق بده و بستان ها در میدان های ماجرا و تشنج منطقه، غارتگری اقتصادی صاحبان ثروت و قدرت در کشور، تاکید بر هویت اسلامی نظام سیاسی حاکم، حفظ ظواهر قانونی نظام پارلمانی با حداکثر تمرکز قدرت در کانون رهبر فقهی. نیروی نظامی بمثابه رکن اصلی قدرت و رهبری، خطوط اصلی هویت ساختاری و برنامه‌ای حکومت است.

گرایش قدرت در حکومت جز این نیست؛ اما آنچه که در ریا و عمل حکومتگران جا ندارد، سطح بلوغ سیاسی جامعه ایران است که بر ضرورت تحقق حق شهروندی در کشور دلالت دارد. بر زمینه بحرانها و شکاف های ژرف در جامعه، درفضای بین‌المللی کنونی، موضوعیت انباشت خواست‌ها و مطالبات مردم و گروه های اجتماعی، وجود نیروهای سیاسی مخالف نظام حاکم یا سمتگیری های آن، حکومت در حالت شکننده خود قرار دارد و پایگاه اجتماعی جمهوری اسلامی هرگز به این حد محدود نبوده است. جمهوری اسلامی همچنان در راستای انزوا پیش می رود. بحران‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور بدون آزاد شدن همه انرژی مردم، بی مشارکت آزادانه شهروندان و طبقات واقشار اجتماعی در حل بحران‌ها، در فقدان دمکراسی و رهایی جامعه از سلطه و آمریت فقه و دین و هر منشاء قدرت غیرانتخابی حل ناشدنی است. نه تمرکزگرایی سیاسی در جمهوری اسلامی بمعنی تضمین یکدستی سیاسی در آنست و نه وعده شروع برنامه‌های آبادانی بمعنی توانایی آن در غلبه بربحران‌هاست. آنچه که همچنان در مرکز تحولات کشور قرار دارد، همانا استقرار دمکراسی در ایران و تغییر ساختار سیاسی در کشور است. پشتوانه اصلی و منبع واقعی این خواست، تجربه مردم ایران از روندهای سیاسی تاکنونی و به ویژه روندهای سالهای اخیر است.

تجربه گرانقدر جنبش دوم خرداد و سرنوشت آن برای اکثریت شهروندان ایران در این خلاصه می‌شود که حتی اگر جریان یا جناحی از جمهوری اسلامی را که منادی اصلاحات باشد بر دوش خود به قدرت برسانند و همه نهادهای انتخابی در این نظام را از آن این جناح سازند، اصلاحات بنیادین در کار نخواهد بود. اصلاحات بنیادی پیش از همه معطوف به بنیادها و ارکان اصلی این نظام است و هیچ اصلاح طلبی با هر نیت خیری - که در موارد بسیاری خود موضوع پرسش و مناقشه است - نمی تواند مصلح وار عمل کند مگر آنکه با این نظام فقهی تعیین تکلیف کند. تجربه روندهای چند سال گذشته نشان داد که جمهوریخواهی واقعی در ایران بدون ایستادن بر اصل عدم مداخله دین در قدرت سیاسی و تفکیک حوزه عمل این دو از یکدیگر، فاقد محتوی است. تجربه نشان داد که دینداران دمکرات نمی توانند در شوره زار نظام مبتنی بر فقه، رویش دمکراسی را به تماشا بنشینند و معلوم شد که تبدیل جمهوری اسلامی به "دموکراسی دینی" از آنرو محال است که خود "دمکراسی دینی" توهم است. تردید نباید داشت که بر زمینه این تجربه بزرگ، بخش هایی از دین باوران درس های گرانقدر آموخته اند و اینک یا بعنوان ملفه های جنبش آزادیخواهی دمکراتیک عمل می کنند و یا چنین سمتگیری ای را در پیش گرفته اند. اولین و گسترده ترین بازتاب این تجربه در جنبش دانشجویی بود که در آن تشکل های شکل گرفته با نام دین و اسلام به این تحول دست یافتند که دمکراسی صفت پذیر نیست و دریافتند که نمی توان دمکرات بود و برای دموکراسی مبارزه کرد اما در همانحال به تقسیم خودی و غیرخودی پرداخت و شهروندان را بر حسب باور و عقیده درجه بندی کرد. افراد و جریان های روزافزونی بر بستر این تجربه سر برآورده اند و از این پس بیشتر نیز برآمد خواهند کرد که در عین حفظ دین باوری شان، بر ضرورت تفکیک دین از قدرت تاکید دارند. اگر دستاورد سلبی جنبش دوم خرداد آن بود که منشاء واقعی قدرت در جمهوری اسلامی را در گسترده ترین ابعاد به نمایش گذاشت و ولایت فقیه را آماج مخالفت همگانی جامعه قرار داد، از دستاوردهای ایجابی آن، تحولاتی است که در میان بخشی از دین باوران معتقد به جمهوری و دمکراسی صورت گرفته است.

اما جریان ها و چهره های اصلی اصلاح طلبان حکومتی با آخرین مواضع و سمتگیری های سیاسی که اعلام داشته اند، نشان می دهند که هنوز استعداد درس آموزی از شکست‌های استراتژیک را ندارند و همچنان در سودای زمین خورده گذشته‌اند.

کنگره اخیر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که خط استراتژیک آن را برای دوره پیش رو اعلام کرد، نشان داد که برای این جریان اعلام هم پیوندی استراتژیک با حکومت فقهی و ابراز برائت از اپوزیسیون جمهوری اسلامی یک مبنای ایدئولوژیک است. این سازمان اعلام کرده است که پوزیسیون نظام دینی حاکم است اما اپوزیسیون گروه قدرت حاکم، و می خواهد همچنان در چارچوب قانون اساسی کنونی برای پیشبرد اصلاحات تلاش کند که مضمون آن همان راهکار پیشین یعنی "محدود کردن قدرت" و به دیگر سخن مشروط کردن نظام ولایت فقیه است. این خط استراتژیک، قبلا در بیانیه آقای بهزاد نبوی در قالب استعفا نامه ایشان از عضویت در مجلس ششم مطرح گردید که مضامین آن به صراحت توسط دیگر لیدرهای این سازمان نیز تکرار شد.

در جبهه مشارکت نیز وضع کمابیش همانست که در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی؛ با این تفاوت که این حزب جبهه گونه، برآمدهای نسبتا متمایزی را از دل خود بیرون می دهد و عملا شکل گیری فراکسیون های متعدد در درون خود را به نمایش می گذارد. رادیکال ترین جریان آن، صرفا بر تصریح خود بعنوان اپوزیسیون قانونی که میدان مبارزه را همانا قانون اساسی موجود معرفی می کند، تاکید دارد. و محافظه‌کارترین جناح در آن، حتی با طرح این موضع مخالف است.

مجمع روحانیون مبارز و شخص آقای خاتمی که اولی سیاست گله گذاری در درون قدرت را کافی می داند و دومی تنها برای فردا نامه می نویسد، پیش از این و بویژه در جریان برگزاری و شرکت در انتخابات فرمایشی مجلس هفتم، نشان دادند که تبعیت از حکم حکومتی ولی فقیه برای آنها مهم ترین معیار انتخاب است. آنها طی چند سال گذشته، با گزینش های پی درپی خود نشان داده بودند که در صحنه چالش مرکزی سیاست در ایران که همانا انتخاب بین جمهوری اسلامی و یک جمهوری بی پسوند دینی است، در وفاداری به اولی شاخص هستند.

بدین ترتیب، عمده جریان ها و شخصیت های شاخص جبهه دوم خرداد که هم پیوند با حکومت اند، با فروخوابیدن گرد و غبارهای انتخابات مجلس هفتم، بر همان مبانی استراتژیک ایستاده اند که پیش از این واقعه سیاسی در آن قرار داشتند. بازنگری آنان در عملکردهای پیشین شان از بررسی تاکتیک های متخذه فراتر نمی رود. استراتژی جدید آنها هیچ عنصر تازه ای ندارد و ادامه سیاست های "آرامش فعال" و "بازدارندگی فعال" است که در جوهر خود جز سیاست دفع الوقت و دفاع انفعالی چیز دیگری نبوده است. از حداکثر نتیجه‌گیری‌های آنها اینست که اگر در دور آغازین جنبش دوم خرداد با گروه های اجتماعی پیوند برقرار می کردند. که نکردند. می توانستند سیاست اولیه "فشار از پائین و چانه زنی در بالا" را پیش ببرند. و لذا اکنون در جبران مافات باید به سیاست "گسترش تشکیلاتی" و پیوندهای اجتماعی با گروه های اجتماعی پرداخت تا فردا بتوان با صعود مجدد به ارگان های انتخابی، سیاست "فشار از پائین و چانه زنی در بالا" را عملی کرد.

بدنیسان دیده می شود که مهمترین نتیجه گیری جنبش دوم خرداد که عبارت بود از سترون بودن اصلاح نظام جمهوری اسلامی، نه تنها جایی در سیاست های نوین این جریان ندارد، بلکه اصرار آنها بر اصلاح طلبی حکومتی در چارچوب قانون اساسی ولایت فقیه و با هدف تقویت نهادهای انتخابی و جمهوری در قبال ارگان های اصلی این نظام که جملگی بر فقه و شرع و انتصاب متکی هستند، مانع از سمتگیری آنان به سوی یک انتخاب استراتژیک جدید می باشد. آنها با چنین استراتژی، قبلا اصلاح طلب بودند ولی اصلاح طلب سترون، اما اکنون عملا در کنار محافظه کاران قرار می گیرند و به تدریج مرز بین آنها با محافظه کاران رنگ اولیه اش را نیز می بازد.

در این میان اما، اراده برای انتخاب های نوین در میان پایگاه اجتماعی و سیاسی این جریان در حال شکل گیری است و رویکرد به جمهوری بجای جمهوری اسلامی، فاصله گیری از سیاست تغییر در قانون اساسی و پیوستن به مشی تغییر قانون اساسی، فراکشیدن خود از لاک طلسم "خودی" و "غیرخودی" و درک ضرورت برقراری پیوندهای فکری و سیاسی با جمهوریخواهان دمکرات و سکولار، روز به روز گسترش بیشتری می یابد. این نیروی متکی بر تجربه سالهای اخیر، رادیکالیسم سیاسی را امروز در آن نمی داند که باید از موضع حفظ نظام به انتقاد از ولی فقیه پرداخت، بلکه رادیکالیسم سیاسی را اکنون این می فهمد که به صراحت اعلام شود که ولایت فقیه باید حذف گردد و در جمهوری ایران، هیچ منبعی نتواند جایگزین اصل کسب مشروعیت از مردم و حتی شریک در این اصل گردد. سیاست تشکیلاتی مد نظر این نیروی تحول خواه، اکنون آن نمی تواند باشد که آقایان نبوی و محمدرضاخاتمی اعلام می کنند و البته برای مهار همین نیرو نیز آنرا ابراز می دارند و می خواهند پیاده کنند، بلکه دقیقا شکستن چارچوب های تنگ پیشین و زمینه سازی برای اتحاد گسترده همه آن جمهوریخواهانی است که با هر برنامه اجتماعی که دارند و اعم از دین باور و غیردینی، بر استقرار یک جمهوری مردم‌سالار و سکولار تاکید دارند.

از نظر این بدنه اجتماعی، اکنون درست زمانی بر حقانیت "دمکراسی دینی" و اعتبار انحصاری روشنفکران دینی از سوی رهبران دیروز مجددا تاکید می‌شود که جامعه ایران رویکرد دوم خرداد را با شکست آن پشت سر نهاده و در پی چشم انداز دیگری برآمده است.

در چنین شرایطی، تنها قرار دادن یک چشم انداز تحول دموکراتیک در افق سیاسی کشور، و تلاش برای ساماندهی آلترناتیوی که تحقق ساز چنین چشم اندازی باشد، مضمون سیاست نیروی دموکراسی خواهد بود. در پیوند با همین سیاست نیز است که موضوع گذار و نحوه آن به مسئله روز بدل می شود و همگان را به پاسخ گویی در قبال آن فرا می خواند. بهیچ رو تصادفی نیست که از زبان رهبران اصلاح طلب حکومتی که نگران موقعیت متزلزل سیاسی خود هستند، چنین شنیده میشود که: راهی جز اصلاحات در جمهوری اسلامی نیست و نیرویی غیر از روشنفکران دینی، قابل اعتناء نمی باشد!

ما اما اعلام می‌کنیم که راه دیگری نیز وجود داشته است و امروزه، خود را همچون یگانه راه نشان می دهد و آن، تغییر حکومت و استقرار یک جمهوری دمکرات و سکولار در ایران است. نیروی این تغییر، مردم ایران و بازوی نیرومند این تحول، اتحاد همه روشنفکران و جریان های سیاسی جمهوری خواه، سکولار و دموکرات بدور از هرگونه تقسیم "خودی" و "غیرخودی" است. رفراندوم برای تغییر قانون اساسی به منظور ایجاد ایرانی دموکراتیک، سکولار و جمهوری می تواند وفق مشترک همه ما برای گذار باشد. بسترسازی برای چنین رفراندومی، شرط ضرور و مقدم برای این شکل از گذار است که پایه اساسی چنین بسترسازی، تدارک یک جنبش اجتماعی در کشور و تکمله آن نیز جلب افکار عمومی بین المللی در حمایت از آنست.

بسیج سیاسی همه گروه‌های اجتماعی معترض به حکومت دینی، مسلما از مسیر حمایت از خواستها و مبارزات صنفی، اجتماعی و فرهنگی این گروهها می گذرد و قطعا با ایجاد پشتیبانی های متقابل آنان از مطالبات صنفی و اجتماعی یکدیگر تکمیل می شود. اما در این مسیر، به یک شعار سیاسی راهنما و پوشش دهنده نیاز است و آن بسیج حول رفراندوم برای تغییر قانون اساسی جمهوری اسلامی بمنظور ایجاد ساختار سیاسی نوین بجای جمهوری اسلامی می باشد.

تحرکات اجتماعی میان دانشجویان، کارگران، آموزگاران، زنان و جوانان طلیعه جنبش اجتماعی پیش رو، و حافظه سیاسی فعال جامعه از تجربه جنبش دوم خرداد و استنتاج مرکزی شکست اصلاح‌طلبی حکومتی از آن، منبع اصلی و زمینه عمده بسیج حول چنین رفراندومی است.

هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
هفتم خرداد ماه ۱۳۸۳

مصاحبه با یکی از فعالین سیاسی داخل کشور

زمان طرح شعار "انتخابات آزاد" گذشته است!

برای ما هنوز مشخص نیست که چرا بعد از گذشت ۲۵ سال از حاکمیت اسلامی، هنوز اپوزیسیون خارج از کشور نتوانسته بر سر یک سری خواسته‌های دمکراتیک به کار مشترک بپردازد.
نباید عقب‌نشینی کرد! به ویژه آن فعالینی که در داخل کشور در عرصه‌های گوناگونی چون اقتصاد، سیاست، مسائل قضائی و ... کوشش می‌کنند، نباید منفعل باقی بمانند. الان بیشتر از قبل باید فعال و تعرضی عمل کرد. حکومت امروز کمتر از قبل اعتماد به نفس دارد.

جوانان را بر اساس چه خواسته‌هایی می توان جلب و بسیج کرد؟

جوانان را فکر می کنم بر اساس مسائل امروزی جامعه که در واقع به زندگی روزانه آنها ربط دارد می‌توان جذب و بسیج کرد. نسل سوم انقلاب یا نسل دهه ۷۰ و ۸۰ ایران برخلاف نسل های قبلی، اصلاً آرمانی فکر و عمل نمی کند. آنها روحیه فعالیت در جهت مسائل آرمانی را ندارند. در اتخاذ سیاست و نیز در ارتباط با این نسل حتما می بایست به این مسئله توجه داشت.

در داخل کشور چه نیروها یا اقشاری می توانند در میان مردم تاثیر گذار باشند؟

به نظرم دانشجویان از چنین جایگاهی برخوردار هستند. نگاه مردم، احزاب سیاسی و همه و همه به دانشگاه و دانشجویان است. آنان به دلیل وضعیت ویژه خود، امکان بسیج و تاثیر گذاری بر جامعه را دارا هستند. در واقع نقش و حضور دانشگاه و دانشجویان در تحولات امروز و آینده ایران بسیار پر اهمیت و اساسی است.

پس با توضیحات شما می توان تقریبا چنین نتیجه گرفت که در حال حاضر تنها دانشجویان هستند که امکان بسیج نیرو برای فعالیت های سیاسی و اعتراضی را دارند؟

بله این جور به نظر می آید. دانشجویان تا امروز هزینه های زیادی را در مبارزه بر علیه دیکتاتوری و استبداد مذهبی پرداخته اند. شما می دانید که در ایران هزینه فعالیت سیاسی اصلا مشخص نیست و این امر باعث می گردد که تا حدودی سازماندهی مبارزه سیاسی با مشکلات عدیده‌ای روبرو شود. برای ما هنوز معلوم نیست که پخش و انتشار یک اعلامیه یا بیانیه توسط شخصیت ها و نیروهای سیاسی داخل کشور، باعث چه عکس العملی از طرف رژیم اقتدارگر ایران شود. تاکنون فقط سرکوب و زندان نصیب دانشجویان و دیگر آزادی خواهان کشور شده است. این وضعیت باعث می شود که دانشجویان و دیگر اقشار جامعه قدرت سازماندهی شان کاهش بیابد.

اپوزیسیون دمکرات در خارج از کشور در این عرصه چه اقدامی می تواند در جهت کمک به مبارزین داخل انجام دهد؟

برای پایین آوردن هزینه فعالیت های سیاسی در داخل کشور، به نظرم نیروهای دمکرات در خارج از کشور می بایست بیشتر از قبل فکر و فعالیت کنند. برای ما هنوز مشخص نیست که چرا بعد از گذشت ۲۵ سال از حاکمیت اسلامی، هنوز اپوزیسیون خارج از کشور نتوانسته بر سر یک سری خواسته های دمکراتیک به کار مشترک بپردازد. امروز شما می دانید که مردم در ایران اکثرا معترض هستند ولی در صحنه نیستند. زیرا که آنها به آینده امیدوار نیستند. شاید اتحاد وسیع میان نیروهای دمکرات بتواند تاثیر خوبی بر تمام اقشار جامعه بگذارد. در واقع کاهش هزینه فعالیت سیاسی در جامعه می تواند نتیجه استراتژیک برای همگان داشته باشد. ما تمام فعالیت های خود را در داخل کشور تعریف می کنیم و سپس به اقدام بیرونی دست می زنیم. امروز اعلامیه دادن، متن و نامه اعتراضی نوشتن، امکان داشتن وکیل برای جرم های سیاسی و ... از جمله مواردی هستند که ما رویش فکر و فعالیت همه جانبه انجام می دهیم.

منظور از کاهش هزینه برای فعالیت های سیاسی چیست؟

توجه کنید اگر مثلا یک مبارز سیاسی دگراندیش در داخل کشور به وسیله حکومت دستگیر می شود، اپوزیسیون رژیم اسلامی در خارج از کشور می‌بایست حتما به صورت مشترک، ارگان‌های بین‌المللی دفاع از حقوق بشر، اتحادیه یا شورای اروپا، احزاب سیاسی، حکومت های غربی و غیره را سریع مخاطب قرار دهد و از آنها بخواهد برای آزادی فرد دستگیر شده بکوشند. اعتراض های جهانی می تواند حکومت اسلامی ایران را تحت فشار قرار دهد. امروز باور کنید که حکومت در موقعیتی نیست که بتواند نسبت به فشارهای بین المللی بی توجه باشد و این را حتی حکومت به خوبی می داند. به باور من و دیگر دوستانم در ایران می بایست به طور مرتب موج اعتراضی راه انداخت به ویژه برای آزادی زندانیان سیاسی در ایران! پس با چنین نظری ما همواره باید در حال فکر و سازماندهی جهت چگونگی کاهش هزینه فعالیت های سیاسی باشیم. در واقع حکومت جمهوری اسلامی باید این فشارها را ببیند و هر چه بیشتر از قبل آن اعتراضات را لمس کند. اگر ما موفق شویم چنین جوی را به وجود آوریم در ادامه امکان فعالیت مشخص و علنی تر برای سازماندهی سیاسی برای نیروهای سکولار دمکرات در داخل کشور فراهم می شود و این به یک عبارت به نفع همه ما است. این را هم متذکر شوم که نوع فعالیت سیاسی ما به دلیل درگیری مستقیم با حکومت اسلامی با شما در خارج متفاوت است و در این خصوص فراموش نکنید که ما محدودیت های زیادی داریم. اما خوشبختانه شما این محدودیت ها را در خارج ندارید. زیرا در ایران اختناق زده زندگی نمی کنید. ما در داخل بر سر هر واژه مجبور هستیم زیاد صحبت کنیم زیرا سرکوب چنین اجباری را برای ما به وجود می آورد. به عنوان مثال شما در خارج از کشور انتخابات را تحریم می کنید ولی ما در داخل مجبور هستیم بگوئیم در انتخابات شرکت نمی کنیم!

آیا در خلال شش سال گذشته، اصلاح طلبان حکومتی توانستند در پایین آوردن هزینه فعالیت های سیاسی موثر باشند؟

چنانچه بخواهیم واقع گرا و منصفانه برخورد کنیم می توانیم بگوییم که آنها موفق به انجام یک سری کارهای مفید شدند. در این زمینه فعالیت کمیسیون اصل نود را می توانیم متذکر شویم. این کمیسیون به نظرم با تمام محدودیت ها، تبعیض ها، بی قانونی ها و حتی ناپیگیری های که خود مسئولین این کمیسیون داشتند، توانستند یک سری فعالیت‌های مثبت و مفید انجام دهند. و کارنامه آنها در مجموع خوب بوده است. اما متاسفانه فعالیت های اصلاح طلبان حکومتی در مراکزی که مسئولیتش را به عهده داشتند، منجر به ایجاد ساختار نو یا تغییر قوانین برای پایین آوردن این هزینه ها نشد. البته من بر این باورم که اصلاح طلبان حکومتی با داشتن دو قوه (مجلس و دولت) می توانستند چنان که می‌خواستند در این عرصه فعالیت های موثری را انجام دهند ولی حفظ منافع نظام، انحصارگری، سوزاندن فرصت ها، سیاست های نادرست، خوش باوری به جناح دیگر و ... همواره باعث شد که آنان خود را هر چه بیشتر، محدودتر از روز قبل کنند. در حالی که جناح اقتدارگرا فقط به حفظ قدرت خود اندیشید و در این خصوص از همه چیز و همه کس استفاده کرد و به سازماندهی وسیع برای باز پس گیری خاکریزها اقدام کرد و همه ما به خوبی دیدیم که بر سر اصلاح طلبان رادیکال، دانشجویان، روزنامه نگاران، وکلا و دیگر فعالین سیاسی چه بلایی آوردند!

شما در صحبت‌هایتان به فعالیت و تحرک نیروهای اپوزیسیون دمکرات در خارج از کشور زیاد توجه و تاکید دارید! آیا چنانچه این جریانات بتوانند بر سر انجام یک سری فعالیت های مشترک به توافق برسند می توانند به گسترش فعالیت نیروهای داخل کشور یاری رسانند؟

بله دقیقا این طور است. ولی لازم می دانم این را نیز تاکید کنم که متاسفانه شواهد و مدارک نشان می دهد که بعد از ۲۵ سال، اپوزیسیون در خارج از کشور نتوانسته به اتحاد بزرگ دست یابد. هر چند که می‌دانم تلاش و کوشش زیادی به ویژه در چند سال اخیر در جهت آلترناتیو سازی از طرف جمهوری‌خواهان دمکرات و لائیک انجام گرفته است اما این مجموعه فعالیت ها، نتوانسته پاسخگوی وضعیت کنونی جامعه باشد. ما در داخل کشور برای حمایت و پیشبرد فعالیت های خود، نیاز به تلاش های مشترک شما داریم. شما در هر لحظه ای می توانید بر سر ایده آل های بزرگ با یکدیگر بحث و گفتگو کنید ولی در عین حال نیز می توانید به موارد کوچک تر که کمتر با یکدیگر اختلاف دارید برای پیشبرد یک سری کارها، بر اساس توافق اقدام کنید. شما نگاهی به ۲۰ سال فعالیت خود در خارج بیاندازید، خواهید دید اقدام وسیع و مشترک جز در یکی دو مورد، اصلا ندارید. اگر شما می توانستند فقط بر اساس رعایت حقوق بشر در ایران یک سری کارها را انجام دهید واقعا برای ما در داخل بسیار بااهمیت و مفید واقع می شد. ما نیاز داریم که شما در خارج برای آزادی زندانیان سیاسی اقدامات اساسی و مشترک انجام دهید! حرکت مشترک شما نیروهای دمکرات در خارج باعث تقویت روحیه نیروهای مبارز و حتی مردم خواهد شد. ما از شما می خواهیم که به این مسئله توجه لازم داشته باشد. اپوزیسیون بعد از ۲۵ سال هنوز موفق نشده چند نفر از مبارزین زندانی را در داخل کشور با فشار و اعتراضات جهانی آزاد کند. البته در این زمینه تنها یک استثنا وجود دارد و آن حرکت و اقدام مشترک وسیع برای آزادی فرج سرکوهی بود. چرا نباید موج جهانی برای آزادی امثال فرج سرکوهی در خارج به راه انداخت؟

بعد از انتخابات اول اسفند، اقتدار گرایان با داشتن ۱۰ الی ۱۵ درصد از دارندگان حق رای در سراسر کشور و نیز با انواع گوناگون تقلب و دسیسه و سرکوب رسما به قدرت بر گشتند. به نظر شما در شرایط کنونی فعالین سیاسی چه سیاستی را می‌بایست اتخاذ کنند؟ آیا آنها در داخل و یا خارج از کشور می بایست به عقب نشینی روی آورند؟ یا نه به سیاست و سازماندهی دیگر برای پیشبرد مبارزه بپردازند؟

به نظرم اصلا نباید عقب نشینی کرد! به ویژه آن فعالینی که در داخل کشور در عرصه های گوناگونی چون اقتصاد، سیاست، مسائل قضائی و ... کوشش می کنند نباید منفعل باقی بمانند. الان بیشتر از قبل باید فعال و تعرضی عمل کرد. حکومت امروز کمتر از قبل اعتماد به نفس دارد. در خارج از کشور باید حرکت بزرگی ایجاد کرد. در یک جنگ روانی امکان فشار و عقب نشینی به حکومت کنونی بیش از هر زمان دیگری است. همواره می بایست فشار بین المللی را بر سر رژیم اسلامی زنده نگه داشت و این جز از طریق فعالیت مشترک شما، امکان پذیر نیست! من بارها دیده ام که شما ایرانیان دمکرات در خارج از کشور بر سر موارد گوناگون، متن های اعتراضی تهیه می کنید و سپس امضاهای خود را پای آن می گذارید. این حرکت شما در شرایط مختلف می‌تواند مفید واقع شود. اما هنگامی تاثیر آن زیادتر می شود که شما دائم بتوانید به صورت متشکل و مشترک سازمان های بین المللی چون کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، عفو بین الملل، سازمان دیده بان حقوق بشر، شورای اروپا و غیره را با نام ها و متون اعتراضی و یا نوع دیگری از سازماندهی بمب باران خبری کنید. آن مراکز می‌بایست از طرف شما دائم تحت فشار و اعتراض قرار بگیرند تا بلکه بدین طریق مجبور شوند رژیم اسلامی را تحت فشار و اعتراض هر چه بیشتر قرار دهند. پس در نتیجه دیگر وقت سکوت و عقب نشینی برای ما نیروهای دمکرات داخل و خارج از کشور باقی نمی ماند. ما نیروهای مان را برای پیش بردن مبارزه مسالمت آمیز بیش از هر دوره ای می بایست سازماندهی کنیم. حکومت ایران برعکس ادعا و تصویری که از خود ارائه می دهد در شرایط و موقعیت خوبی به لحاظ روانی بسر نمی برد. دو انتخابات آخر در ایران نشان داد که اکثریت قریب به اتفاق مردم مخالف حکومت اقتدارگرایان هستند. امروز حکومت را می توان بیشتر از گذشته زیر ضرب برد. یعنی این که حرکت مشترک شما در خارج از کشور و تلاش های ما در داخل کشور می تواند حکومت را هر چه بیشتر از قبل به عقب نشینی وادارد.

در سال های اخیر مقولاتی چون انتخابات آزاد و رفراندم به اشکال گوناگون در موقعیت های زمانی متفاوت در ایران طرح شده اند. به نظر شما امروزه در ایران کدام شعار از نفوذ و قابلیت بیشتری در میان مردم، نخبگان سیاسی، دانشجویان برخوردار است؟

موضوع انتخابات آزاد از سابقه بیشتری برخوردار است یعنی این که این شعار به اشکال گوناگون از دوره به خصوص ریاست جمهوری آقای رفسنجانی از طرف بخشی از اپوزیسیون طرح گردید و حتی از سال ۱۳۷۸ مجددا توسط بخش‌های دیگر از نیروهای دمکرات در داخل و خارج از کشور طرح شد. در واقع نیروی زیادی برای به اجرا گذاشتن این شعار به ویژه از سال ۷۶ با آمدن به قدرت خاتمی، انجام گرفت اما متاسفانه به نتیجه ای به دلیل ساختار قدرت نرسیدیم. اگر بخواهم از دو الی سه ساله اخیر صحبت کنم می توانم به جرات بگویم که بیشتر شعار رفراندم است که دارد به شعار مرکزی بخش های مختلفی از مردم تبدیل می شود. در انتخابات آخری در جمهوری اسلامی این روند را تندتر کرده است.

قبل از این که به بحث رفراندم بپردازیم شاید بد نباشد کمی بیشتر در مورد شعار انتخابات آزاد به صحبت بپردازیم. شما حتما می دانید که بخش هایی از اپوزیسیون دمکرات در خارج از کشور هنوز بر انتخابات آزاد تاکید دارند! علاقمند بودم که نظر شما را در این خصوص بدانم و نیز این که طرح چنین شعاری می تواند امروز در ایران نیرو جذب و بسیج کند؟

به نظرم انتخابات آزاد تاکتیک خوبی است ولی فراموش نکنیم که ما در ایران زندگی می کنیم. سعی می کنم توضیحات مختصری در این خصوص ارائه دهم. من بر این نظرم که اگر مجلس هفتم می توانست یک گام بیشتر از مجلس ششم بگذارد در آن صورت امکان اجرائی برای انتخابات آزاد به وجود می آمد. چنان که می دانیم متاسفانه چنین نشد! من سوالم از دوستانی که این شعار را طرح می کنند این است که آنها چگونه می خواهند در ساختار رژیم کنونی، انتخابات آزاد را عملی سازند؟ انتخابات آزاد کی و در چه زمانی امکان عملی شدنش ایجاد خواهد شد؟ چند تا انتخابات توسط حکومت در ایران باید برگزار شود تا به انتخابات آزاد برسیم؟

به نظرم برگزاری انتخابات آزاد بدون تغییرات ساختاری شکننده است! شما توجه کنید که حکومت اسلامی حتی فردی چون آیت‌الله کروبی را نتوانست تحمل کند. پس ما با چه نیروهایی می خواهیم انتخابات آزاد را در ایران پیش ببریم. وقتی که رژیم هیچ کس را تحمل نمی کند چگونه تن به انتخابات

ادامه در صفحه بعد

زمان طرح شعار "انتخابات آزاد".....

ادامه از صفحه قبل

آزاد خواهد داد؟ برای انتخابات آزاد در ایران باید تغییرات ساختاری ایجاد شود. چنان که پیشتر گفتم این شعار به لحاظ تاکتیکی خوب است اما در ایران امکان عملی شدنش موجود نیست. در انتخابات سال ۷۶، ما جزء کسانی بودیم که به آقای خاتمی رای دادیم و در این سال های گذشته انواع فعالیت و کوشش را برای ایجاد تغییرات انجام دادیم تا بلکه حداقل نظارت استصوابی را بر داریم که متاسفانه نشد! چرا باید مجددا تجربه شش سال گذشته را تکرار کنیم؟ چنین کاری در واقع به مفهوم راه رفتن در تاریکی است و این را من به نفع مردم نمی دانم! به نظرم تحول در ساختار جمهوری اسلامی امکان پذیر نیست. پس با توضیحات فوق می توانم چنین نتیجه گیری کنم که شعار انتخابات آزاد امروزه یک شعار انحرافی است. دوستان توجه داشته باشند که این جور تفکر به مبارزه کمک نمی رساند. زمان این شعار در جمهوری اسلامی گذشته است و به بسیج نیرو لطمه می زند. حتی رمضان زاده که در دولت حضور دارد دنبال تغییرات است. این نظام برای تغییر قوانین ظرفیت ندارد.

اکنون به بحث رفراندم برمی گردیم. شما در صحبت های خود تاکید کردید که امروز شعار رفراندم در ایران مناسب ترین روش برای پیشبرد مبارزه است. لطفا کمی بیشتر توضیح دهید؟

بحث رفراندم از مدت ها قبل در ایران طرح شد و این موضوع هر چه بیشتر از قبل در میان مردم رسوخ می کند. بعضی ها در این خصوص جلوتر از همه هستند و عده دیگر در حین قبول کردن این شعار، ابهاماتی برایشان وجود دارد. مثلا این که چه کسی قرار است رفراندم را در ایران برگزار کند؟ ما همگی می دانیم که رژیم این را قبول ندارد اما کاری است شدنی که با فشار داخلی و خارجی امکان تحقق دارد. در این عرصه نقش سازمان ملل و اروپا بسیار حیاتی است. اگر اشتباه نکنم یکی از شخصیت هایی که این شعار را مطرح کرد آقای امیرانتظام است و یک طرح ۱۲ ماده ای در این خصوص ارائه داده است. اپوزیسیون به نظرم می بایست حداقل به طرح ایشان توجه نشان دهد و آن را مورد بررسی قرار دهد. من نظرم این است که رژیم جمهوری اسلامی از طریق یک رفراندم به قدرت رسید و باید هم از طریق رفراندم او را از مشروعیت انداخت. در واقع در سازماندهی رفراندم ما می بایست از مردم بپرسیم که آیا با استمرار رژیم جمهوری اسلامی ایران موافق یا مخالف هستند؟! این طرح از دو جهت حائز اهمیت است، اول این که رژیم را آچمز و منفرد می کند زیرا حکومت اسلامی همواره به این اذعان دارد که متکی به آرای عمومی است. دوم این که خواستی دمکراتیک است زیرا دانستن مشخص نظر مردم در سطح جهان می تواند نیروی بیشتری را به نفع ما سازماندهی کند. پس جویا شدن نظر مردم بیش از هر چیزی اهمیت دارد. سپس یک مرحله گذار یکی دو ساله را با یک دولت موقت خواهیم گذراند. در این دوره همه احزاب به ویژه اپوزیسیون خارج امکان فعالیت و سازماندهی عملی و علنی را در ایران پیدا خواهند کرد و در ادامه مجلس موسسان را برای نوشتن قانون اساسی فرا خواهیم خواند!

اگر مردم به استمرار رژیم اسلامی رای ندادند تکلیف روشن است اما اگر به استمرار حکومت رای دادند در آن وقت می بایست شعار تغییرات در قانون اساسی رژیم جمهوری اسلامی ایران را طرح کرد!

وضعیت درونی و سیاسی اصلاح طلبان حکومتی و اقتدارگرایان به ویژه بعد از انتخابات اول اسفند چه می باشد؟

مجلس هفتم اقتدارگرایان را به انشقاق خواهد کشید. انشعاب میان آنها به نفع جامعه است. به نظرم بخش‌های رادیکال اقتدارگرایان را باید هر چه بیشتر منزوی کرد. شما حتما می‌دانید که آنها در عرصه اقتصاد آزاد با خارج همه گونه ارتباط و قرارداد را برقرار می کنند اما در عرصه سیاسی شدیدا طرفدار سرکوب خشن و اختناق وسیع هستند. اگر فشار بین‌المللی (اروپا، امریکا، سازمان ملل) با کمک اپوزیسیون دمکرات خوب انجام گیرد، آنها مجبور به عقب‌نشینی خواهند شد و این به نفع جنبش دمکراسی است. این را هم اضافه کنم که اقتدارگرایان تندروتر امکان دارد در این خصوص به وحشت بیفتند و به سرکوب خشن نیروهای داخل روی آورند و حتما چنین سرکوبی در صورت اجرا، خونین خواهد بود. پس ترس زودرس را نباید ایجاد کرد. رژیم برای ماندن در پی مماشات با اروپا است البته رژیم خیلی دلش می خواهد با امریکا وارد سازش و گفتگو شود و انواع مختلف سیاست ها را برای ارتباط با امریکا انجام داده است اما هنوز به صورت علنی به نتایجی نرسیده است. ما هم به عنوان نیروهای داخل و خارج از کشور از این ضعف رژیم اسلامی می بایست نهایت استفاده را در جهت پیش بردن خواست‌های دمکراتیک خود یعنی برگزاری رفراندم، استفاده کنیم. در این جا شاید بد نباشد یک نکته را در مورد آقای رفسنجانی متذکر شوم. ایشان در حال حاضر در حال صحبت با بخشی از اصلاح طلبان و تکنوکرات های مستقر در دانشگاه و بیرون از آن است. در واقع او بدش نمی آید که جبهه جدیدی را برای به قدرت رسیدن خود، تشکیل دهد. آقای رفسنجانی تا هنگامی که جو آماده است می خواهد به نفع خود یک سری کارها را انجام دهد. اقتدارگرایان چندان علاقه ای به او ندارند و این را ایشان خوب می داند. به همین دلیل در حال حاضر مشغول رایزنی با برخی از نیروهای داخل حکومت است. و اما اصلاح طلبان حکومتی، بخش زیادی از آنها امروز به این نتیجه رسیدند که جو را زیاد به نفع نیروهای سکولار در جامعه باز کرده اند و همین امر باعث افزایش مشکلات آنها شده است. آنها امروز بیشتر روی نیروهای ملی ـ مذهبی حساب باز کرده اند. البته در این خصوص همه نظرات یک دست نیست. حتی نوع نگاه به دمکراسی در اصلاح طلبان بسیار متنوع تر از قبل شده است. به عنوان مثال آقای بهزاد نبوی خودش به خوبی می داند که در سیستمی دیگر او آینده ای ندارد و به همین خاطر سعی می کند به هر طریقی با سیستم کنونی باقی بماند. اما بخش دیگری از اصلاح طلبان چون خانم حقیقت جو و آقای خوئینی‌ها دیگر راه بازگشت به حکومت را ندارند. زیرا امثال این افراد بر این باورند که سقف اصلاح طلبی بیشتر از مجلس ششم نیست. و ساختار جمهوری اسلامی مانع اساسی می باشد و به این خاطر بیشتر از این نمی شود جلو رفت و باید چاره ای دیگر اندیشید. در واقع همه چیز در حال گذار است، داخل کشور در مرحله انتخاب کردن و کلنجار رفتن با خودش است.

وضعیت اپوزیسیون چپ، ملی و ملی ـ مذهبی در فعالیت های جاری در ایران چگونه است؟

شما حتما به خوبی می دانید که نیروهای چپ در ایران به صورت علنی و متشکل امکان فعالیت و سازماندهی ندارند. رژیم اسلامی در سال های بعد از انقلاب با سرکوب شدید و خونین موفق شد فعالیت آنها را در جامعه محدود و محدودتر کند. اما با این همه چپ ها در مراکز آموزشی و فرهنگی بسیار فعال هستند. امروز دیگر اسلامی قدیمی به دلیل خلاء به وجود آمده در جامعه و دیگر دلایل برای جوانان و دانشجویان و دیگر اقشار مردم جذابیتی ندارند و به نظرم می بایست جریانی جدید و دمکرات تشکیل داد. اما پیش از آن چنان که پیشتر متذکر شدم اول هزینه فعالیت های سیاسی را باید کاهش داد. فعالیت مشترک در خارج و هم سوئی و فعالیت نیروها در داخل کشور می تواند در این روند موثر باشد. در چنین شرایطی امکان فعالیت متشکل و سازماندهی شده علنی برای سکولارها در ایران به وجود خواهد آورد. در سال‌های اخیر فعال‌ترین نیرو در داخل کشور ملی ـ مذهبی ها می‌باشند. آنها به شدت زیر ضرب اقتدارگرایان قرار دارند و بخشی از فعالین اصلی این جریان در زندان بسر می برند. جریان مذکور با تمام فشارهای امنیتی و سرکوب توانسته نیروهای خود را در ایران حفظ کند. آنها تحت عناوین گوناگون جلسات و فعالیت های خود را در جامعه پیش می برند. به نظرم اپوزیسیون دمکرات حتما می بایست از این جریان حمایت کند و برای آزادی اعضای زندانی نیروهای ملی ـ مذهبی در عرصه جهانی اپوزیسیون می بایست فعالیت موثری را سازمان دهد. در مورد نیروهایی چون جبهه ملی باید به عرضتان برسانم که این نیرو چندان موثر و فعال نیست و متاسفانه این جریان نتوانسته خود را با شرایط و خواست های نسل امروز تطبیق دهد و در گذشته زندگی می کند و رهبری این جریان حرکتی برای بیرون آمدن از این وضعیت انجام نمی دهد. جریان مذکور در میان جوانان و به ویژه اقلیت های ملی اصلا پایگاه ندارد. برای زندگی در دنیای امروز، جبهه ملی در داخل کشور نیاز به تغییر برنامه و رهبران خود دارد. اگر این جریان اقدامی در این عرصه نکند بازنده اصلی خود رهبران جبهه ملی خواهند بود. در مورد حزب ملت نیز به اختصار بگویم که این جریان فعالیت هایی را اینجا و آنجا انجام می دهد ولی به شدت فعالیت های این جریان زیرنظر دستگاه های امنیتی رژیم است و رهبران و اعضای این جریان به اشکال گوناگون زیر ضرب رژیم هستند. متاسفانه به دلیل سرکوب، فعالیت های این جریان به شدت کاهش یافته است. امیدوارم که حزب ملت ایران در این عرصه به چاره جویی برای گسترش فعالیت خود بپردازد.

برای حمایت از نیروهای دمکرات در داخل کشور، به نظر شما آیا اپوزیسیون خارج می بایست ارتباط منظم و سیستماتیک با نیروهای داخل برقرار کند؟

نه من این جور فکر نمی کنم. زیرا ارتباط سیستماتیک میان نیروهای سیاسی داخل و خارج از کشور در حال حاضر به سرکوب نیروهای داخل منجر می شود و این را ما در کنفرانس برلین تجربه کردیم. هر چند که امروز جو با آن دوره کنفرانس برلین تغییر کرده و اوضاع و احوال به نفع حکومت نیست ولی همه این موارد باعث کاهش حساسیت دستگاه های امنیتی رژیم به این نوع ارتباط ها نشده است. اما این را هم متذکر شوم که اهداف، برنامه و هم سوئی های مشترک ما چه بخواهیم و چه نخواهیم باعث تقویت و ایجاد ارتباط به اشکال گوناگون میان ما خواهد شد.

وضعیت زندگی اقلیت های ملی در ایران چگونه است؟

به لحاظ اقتصادی در شرایط بدی بسر می برند. بیکاری و تورم در آن مناطق وحشتناک است. در مناطق ملی به ویژه در کردستان وضعیت سیاسی به نفع حکومت نیست و این شکاف روز به روز گسترش می یابد.

آیا مردم مناطق ملی مشکلات و کمبودات خود را از چشم فارس ها می بینند؟

من تا آنجا که خبر و ارتباط با مردم مناطق ملی دارم چنین ارزیابی اصلا با واقعیت جاری در آن مناطق مطابقت ندارد. اهالی مناطق ملی در ایران به هیچ وجهی با فارس‌ها درگیر نیستند بلکه آنها با حکومت مشکل و درگیری دارند. این صحت دارد که مردم مناطق ملی با مشکلات، کمبودها و تبعیض‌های بیشماری مواجه هستند اما مشکل بیکاری، تورم، اختناق و سرکوب تنها مختص این مناطق ملی نیست. من این واقعیت را نفی نمی کنم فشار در آن مناطق بیشتر است ولی هیچکس آن مشکلات و تبعیض ها را به مردم فارس نسبت نمی دهد بلکه حاکمیت اسلامی را مسئول می دانند.

شما حتما در جریان هستید که کشور عراق قرار است به شکل فدرال اداره شود. یعنی این که منطقه کردستان یکی از مراکز فدرال کشور عراق است. الان مردم در مناطق ملی و به ویژه کردستان ایران چگونه می اندیشند؟ نظر شما در مورد فدرالیسم و عدم تمرکز چیست؟

در ایران در خصوص فدرالیسم، خودمختاری (خودگردانی) یا عدم تمرکز بحث های زیادی صورت می گیرد، اما هنوز به توافقی مشترک نرسیده ایم. ارزیابی های متفاوتی در این خصوص وجود دارد. من فدرالیسم را شکل مثبت حکومتی در ایران می دانم اما در عین حال می بایست توجه داشت که سیستم فدرال یک مرتبه ایجاد نمی شود بلکه در واقع برای رفتن به سمت فدرالیسم ما باید در ایران یک روند را طی کنیم. ما بعد از جمهوری اسلامی نیاز به یک دوره انتقالی یکی و دو ساله داریم. ما باید از سیستم عدم تمرکز شروع کنیم و به سمت فدرالیسم برسیم. مردم کردستان ایران از سیستم فدرال در عراق بسیار خوشحال هستند و جوانان کرد کشورمان در این خصوص به جشن و پایکوبی پرداختند. حکومت اسلامی ایران به جای پاسخگویی به خواسته‌های برحق مردم کردستان به سرکوب و دستگیری جوان ها پرداخت. حق شادی از حقوق اولیه هر انسان است و جمهوری اسلامی به آن بی توجه است. من طرفدار این هستم که باید به خواسته ها و مطالبات مردم مناطق ملی توجه کرد و به هر ترتیبی وضعیت اقتصادی این مناطق را توسعه داد و باید مردم این مناطق کشور را در انتخاب شهردار، بخش دار، استاندار و نیز خواسته های آموزشی ـ فرهنگی و غیره آزاد گذاشت تا خودشان تصمیم بگیرند. این به نفع همه ما در ایران است.

وضعیت منطقه و عراق را چگونه تحلیل می کنید؟ در این تحلیل جایگاه جمهوری اسلامی چه می باشد؟

وضعیت منطقه به شدت متشنج است. من فکر می کنم که اکثریت عراقی ها در حال حاضر خاموش هستند و دارند نگاه می کنند که وضعیت چه خواهد شد! در حال حاضر تنها اقلیتی از مردم عراق هستند که دست به فعالیت مسلحانه بر علیه امریکا، انگلیس و دیگر کشورهای حاضر در عراق زده اند. در واقع مقتدا صدر و بعضی های طرفدار حکومت صدام به عنوان یک اقلیت اقدامات نظامی انجام می دهند. من ارزیابی ام این است که امریکا و اروپا نهایتا بر سر مسائل کوتاه و بلندمدت عراق و نیز منطقه به توافق خواهند رسید. در این راستا به دلیل وضعیت منطقه و عراق کشورهای مذکور ترجیح می دهند که جمهوری اسلامی را به همین شکلی که هست نگه دارند. یعنی این که چشم های خود را در قبال نقض حقوق بشر در ایران ببندند. من بر این نظرم که برای حل مشکلات منطقه می بایست به اشکال گوناگون حکومت ایران را تکان داد. زیرا برقراری دمکراسی در ایران می تواند منطقه را در جهت مثبت زیرورو کند. اگر امریکا بتواند امنیت و صلح را در عراق ایجاد کند منطقه و ایران وضعیتش متاثر خواهد شد. این را با صراحت بگویم هر اتفاقی در عراق بیفتد، ایران با توجه به آن، تحت تاثیر قرار خواهد گرفت. البته شخصا به هیچ وجهی طرفدار حضور نظامی امریکا و اروپا در ایران نیستم و این مردم ایران است که می تواند حکومت خود را تغییر دهد ولی نیاز به حمایت کشورهای غربی به ویژه سازمان ملل و اپوزیسیون دمکرات ایران در خارج دارد. نیروهای دمکرات داخل به این پشتیبانی برای ایجاد تغییرات نیاز دارند. اما اگر وضع عراق به هم بخورد، امریکا به این نتیجه خواهد رسید که با ایران مذاکره کند تا بلکه از این طریق موضوع را حل کند. اگر در آن زمان با ایران به توافق نرسند امریکا و شاید اروپا به سمت بی ثبات کردن ایران گام بردارند. ما به عنوان نیروهای دمکرات ایرانی می‌بایست خودمان را برای هر شرایطی آماده کنیم.

با تشکر از این که مصاحبه با ما را پذیرفتید.

من هم متقابلا از شما ممنون هستم.

مصاحبه در ۱۵ ماه مه ۲۰۰۴ توسط علی‌صمد همکار نشریه صورت گرفته است



مصاحبه نشریه کار با بهزاد کریمی

اعتماد مردم آمریکا، زیر آوار سیاست بوش خاک می‌شود!

باور کردنی نبود اما به چشم خود تصاویر شکنجه زندانیان زندان "ابوغریب" بغداد را به دست نظامیان آمریکائی دیدیم. شاید باور کردنی نباشد اما به چشم خود دیدیم که در عراق نظامیان آمریکا قلاده بر گردن انسان انداخته‌اند. قطعا تصاویر تکان‌دهنده‌تر از آنچه که ما دیدیم نیز وجود دارند که تنها سناتورهای آمریکائی، پشت درهای بسته آنها را رویت کردند و به بایگانی سپردند و ما ندیدیم. اما آنچه را که دیدیم واقعی بودند. چرا نظامیان آمریکائی چنین کردند؟ آیا عجز شکست هست که آمریکا ابرقدرت جهان را به چنین اعمال کراهت بار واداشته یا سرمستی پیروزی؟

کار: رسوائی بدرفتاری نظامیان آمریکا با مردم عراق و شکنجه زندانیان زندان "ابوغریب" بغداد چنان تکان دهنده است که پاپ رهبر مسیحیان جهان، آن را بدتر از ضربه ۱۱ سپتامبر توصیف کرده است. آیا پی‌آمدهای این "ضربه" بر استراتژی نظامی آمریکا در منطقه تاثیر خواهد گذاشت یا آن که دولت جرج بوش قادر خواهد شد موج نفرت و انزجاری که بعداز این رویداد علیه آمریکا به وجود آمده را مهار کند؟

بهزاد کریمی: اجازه دهید که ابتدا سقف این پرسش را اندکی پائین بیاوریم تا مجبور نباشیم فردای استراتژی نظامی آمریکا در منطقه را از منشور این رسوائی پیش بینی کنیم. بهتر است این سوال را پیش روی خود قرار دهیم که جایگاه افشاگری های اخیر در مورد شکنجه زندانیان عراقی توسط نظامیان آمریکائی و گویا انگلیسی، در مشی دولت بوش در عراق کدام است.

طبق اعترافات خود مقامات آمریکائی، از اکتبر سال گذشته برخی گزارش ها که حاکی از شکنجه اسیران عراقی توسط زندانبانان آمریکائی بوده به دست آنان رسیده است. سازمان صلیب سرخ جهانی و عفو بین الملل نیز از شش ماه پیش و براساس مشاهدات ماموران اعزامی خود به زندان های عراق، بارها به دولت آمریکا در اینمورد هشدار داده و خواهان توضیح و رسیدگی از سوی آنان شده بودند. نتیجه می گیریم که رفتارهای وحشیانه و ضد انسانی علیه زندانیان عراقی از مدتها پیش وجود داشته و "مقامات مافوق" نیز کاملا از آن مطلع بودند. تداوم شکنجه ها طی این مدت، تنها می تواند یک معنی داشته باشد که مقامات مطلع، اگر هم دستور دهنده مستقیم این شکنجه ها نبوده باشند، حداقل تائید کننده آنها بوده اند. وقتی فلان سناتور جمهوریخواه اکنون نیز در پی رسوائی اینچنینی باز تصریح می کند که: "زندانیان عراقی در "ابوغریب" به دلیل تخلفات رانندگی زندانی نشده اند. آنها قاتل، دهشت افکن و شورشی هستند. دستان بسیاری از آنها به خون آمریکائی ها آغشته می باشد و ما چرا باید نگران چگونه گی شیوه برخورد با آنها باشیم؟" دیگر پی کاوی این موضوع که اعمال این شکنجه ها تا چه اندازه خودسرانه بوده است، صرفا اتلاف وقت و انحراف از اصل قضیه است.

شکنجه گران اعم از عاملان و آمران آن، در زندانها همان سیاستی را به اجرا گذاشته اند که دولت بوش در وسعت عراق آنرا پیش میبرد. سیاست کسب پیروزی نظامی بهرقیمت؛ به تنهائی و حداکثر با همراهی انگلیسی ها و چند کشور یدک کش دیگر! این سیاست در مقام اجرا، به انسان های عقده ای و بیرحمی نیاز دارد که با انداختن سگ های تربیت شده به جان انسان های دست و پا زنجیر شده قصد ارضای نیازهای سادیستی خود را دارند. سیاستی که سمبل آن آقای بوش، فرمانده عملیاتی آن جناب رامسفلد و نظریه پردازش کسانی همچونِ وولفوویتزباشند، وقتی بخواهد در زندان "ابوغریب" عملی شود، پی‌آمدش همان شکنجه های تکان دهنده‌ای می شود که بشریت را تکان داده است. صاحب الاختیار بودن تام و تمام زندانبان در فلان زندان عراق تداوم و نتیجه منطقی تام الاختیار بودن نماینده آقای بوش جناب برومر است که در مقام صاحب عراق شکست خورده عمل می کند و خود را برتر از تدبیر جهانی و مردم عراق می داند. خشونت و کینه سبعانه ای که در شکنجه گاههای عراق صورت گرفته، تبارز کینه ای است که این نظامیان آنرا در آموزشگاههای نظامی شان در آمریکا آموخته اند. براستی بدترین نوع شیادی سیاسی همین است که تعدادی گروهبان و سرباز آمریکائی شکنجه گر را در اسرع وقت به پای میز محاکمه بکشند تا رهبران جنگ افروز، منزه جلوه کنند و بری از مسئولیت! نمایشی برای نجات سیاست شکست خورده دولت بوش. آری! زندان "ابوغریب" یک پدیده تازه و منحصربفرد نیست؛ شکنجه در "ابوغریب" تالی شکنجه های اعلام ناشده در زندان گوانتانامو به است که همه میدانند جای مخوفی است برای شکنجه های جسمی و روحی اسیران. ولی هیچکس نمیداند که در آنجا دقیقا چه نوع زجر و اذیتی بر زندانیان وارد می شود؛ زیرا که دولت آمریکا اجازه بازدید از آنجا را به هیچ نهاد بین المللی نمی‌دهد. تنها باید چند شکنجه شده آزاد می شدند تا اخبار پراکنده ای از رفتارهای وحشیانه زندانبانان با اسیران در قفس افتاده را به بیرون درز دهند.

اما همانگونه که شکنجه زندانیان عراقی نتیجه منطقی سیاست جنگی دولت آمریکا در عراق است، رسوائی این دولت در پی افشای این شکنجه ها نیز نشانه شکست این سیاست است و می تواند نقطه عطفی در مسیر یاد شده باشد. در جنگ ویتنام نیز چنین بود. در سالهای نخست این جنگ، بمباران وحشیانه روستاها و شهرهای ویتنام هنوز افکار عمومی آمریکا را با خود داشت و آقای جانسون جانشین کندی همچنان می توانست ناپالم های بیشتری بر سر مردم ویتنام بریزد. اما زمانی فرارسید که افکار عمومی در آمریکا جهت گیری دیگری را برگزید و به مخالفت با این جنگ برخاست. زمانی که، مردم آمریکا به زمینگیر شدن سیاست دولتمردان خود پی بردند و دیگر حاضر نشدند هزینه جانی و مالی این سیاست را بپردازند. به گمان من، موضوع رسوائی اخیر دولت آمریکا در رابطه با زندان های عراق، یک جنبه سمبلیک دارد و آن رونماشدن شکست مشی تاکنونی دولت جرج بوش در عراق است. آری! ورق دارد برمیگردد. در واقع، انزجار عمومی از تک تازی های وحشیانه در زندان های عراق، نشانه اعترا جهانی علیه یکه تازی دولت آمریکا در این کشور است. عنصر تازه در این اعترا، اولا ورود هرچه بیشتر عنصر آمریکائی به دائره این اعتراض، ثانیا فرا تر شدن این جبهه به مقیاسی جهانی است. در پشت افشاگری های اخیر، باید شکست مشی دولت بوش را دید که با دور زدن سازمان ملل متحد، و با دست‌آویزهای هنوز اثبات نشده آنهم پس از یکسال و اندی در پی تسخیر عراق برای توجیه آغاز جنگ، به اجرا گذاشته شد. این جنگ، بخشی از جنگ علیه تروریسم اعلام شد ولی تاکنون جز تقویت تروریسم و بنیادگرائی اسلامی و جز تبدیل شدن عراق به پایگاه عملیاتی القاعده، حاصل دیگری نداشته است.

در این که با تروریسم می باید در مقیاس جهانی مبارزه کرد، تردیدی وجود ندارد. بشریت مترقی و متجدد برای مقابله با بنیادگرائی در توافق است. از میان برداشتن جرثومه فسادی چون بن لادن یا ماجراجوی دیکتاتوری چون مانند صدام حسین نمیتواند مورد استقبال دمکراسی، صلح و تجدد نباشد. اما هدف شریف همواره بوسیله شرافتمند نیاز دارد. در آن نوع مبارزه علیه تروریسم و بنیادگرائی، که آلوده به حمایت از نوع دیگری از تروریسم باشد و یا مبتنی بر آزمندی و سیادت طلبی آن بسود بنیادگرایان تمام شود، قطعا باید تردید کرد. بهمین دلیل نیز، مشی دولت بوش و متحدان آن در شروع جنگ عراق و ادامه همین مشی پس از سقوط صدام حسین، نه تنها با مخالفت اکثریت قاطع نیروهای دمکرات و مترقی جهان روبرو بود، بلکه با مخالفت بخش قابل توجهی از متحدین تاریخی و استراتژیک امریکا نیز مواجه شد. اکنون، پس از یکسال و اندی روشن تر میتوان سیاستهای آقای بوش را در ترازوی نقد گذاشت و در مقابل سنجید که کدام تدبیر جهانی در قبال صدام دیکتاتور و جنگ افروز خردمندانه و متضمن مقصود بود.

در همین عراق، فضای کنونی همان نیست که در ماههای نخستین سقوط صدام حسین بود. اکنون کسانی چون مقتدا صدر میدان داری می کنند؛ چند بنیادگرای بیرحم، یک اسیر آمریکائی را بنحو سبعانه ای سر می برند و آنرا در معر تماشا قرار میدهند و جمعیت بزرگی از افراطیون و متعصب های مذهبی در کشورهای اسلامی این انتقام کشی را با تکبیر تائید می کنند! هرچه که جلوتر آمده ایم، محصول نارضایتی مردم از عملکرد اشغالگران به جیب بنیادگرایان ریخته شده است.

این جنگ که با این پیام آغاز شد که پس از صدام نوبت تنبیه شرورهای دیگر است و هم سلطنت طلبان ایران را به وجد آورد و هم متاسفانه بخشی از جمهوریخواهان و دمکرات های ما"را وسوسه کرد که گویا کشتی بان را سیاستی دگر آمده و امکانات تازه ای برای مبارزه با جمهوری اسلامی فراهم آمده است، اکنون با افتادن در باتلاق، و برای برون رفت از آن، جمهوری اسلامی را یکی از بهترین میانجی گران می یابد! این جنگ، جمهوری اسلامی را تقویت کرد و به آن فرصت داد که حتی جناح هایی از خود را که طرفدار اصلاح آن ولو با حفظ ارکان و مبانی نظام بودند، از مجلس بیرون بریزد. این جنگ، به اعمال سیاست های سرکوبگرانه از سوی دولت آریل شارون در اسرائیل علیه فلسطینی ها میدان بیشتری داد. به آخرین نمونه تروریسم دولتی اسرائیل در جنوب غربی نوار غزه که بیش از ۱۰۰ نفر کشته بجای گذاشته و کشتار عمومی ارزیابی شده است، نگاه کنید. حتی "نقشه راه" که ابتکار خود واشنگتن بوده زیر آوار سیاست های تروریستی آریل شارون علیه فلسطینی ها قرار گرفته است.

در یک کلام، سیاست دولت آمریکا در عراق با بن بست روبرو است و برای منطقه نه امنیت و صلح که تشنج و جنگ و تروریسم بیشتر بار آورده است. بنیادگرائی اکنون برزمینه نفرت ضد آمریکائی در میان توده مردم عرب از شرائط مساعدتری برای سربازگیری بهره مند است.

کار: با تداوم جنگ، ترور، کشتار و بلبشوی کنونی، به نظر می آید وعده انتقال حاکمیت به مردم عراق و تشکیل مجلس و دولت ملی و دمکراتیک در این کشور به این زودی ها تحقق نخواهد یافت. تاخیر در تامین استقلال حاکمیت مردم به سود کدام جریان داخلی و خارجی است. به نظر شما چرا آمریکا علیرغم تحمل تلفات مادی و انسانی نمی خواهد سازماندهی تدارک تشکیل دولت ملی عراق را به سازمان ملل متحد واگذار کند؟ نگرانی آمریکا ناشی از چیست؟

بهزاد کریمی: در مختصات کنونی، البته کمال مطلوب دولت آمریکا است که یک دولت عراقی برسر کار آید تا از مخمصه کنونی نجات یابد. موضوع اما اینست که چه نوع دولتی و دارای چه مناسباتی با دولت آمریکا؟ اظهار نظر آقای کالین پاول که به چهره معتدل و عاقل دولت بوش معروف است، در این رابطه بسیار روشنگرانه است. ایشان تصریح کرده اند که در کابینه آتی عراق، وزیر دفاع آن باید زیر نظر دولت آمریکا عمل کند! به دیگر سخن، تحت هر شرائطی باید هژمونی آمریکا در عراق اعمال شود و نقش تعیین کننده آن تضمین گردد. از نظر مقامات کنونی امریکا موضوع حداکثر، نه خروج نیروهای دولت آمریکا از عراق و یا واگذاری نقش تعیین کننده آن به دیگران، بلکه تعدیل در سیاست استقرار نیروی نزدیک به یکصد و چهل هزار نفری آمریکا در عراق و نیز وارد کردن سازمان ملل و اروپا به حوزه "مسئولیت" در عراق است! دولت آمریکا به عراق نیامده بود که صدام دیکتاتور را بردارد تا در عراق، دمکراسی برقرار شود. بوش، با این قصد به عراق حمله کرد که سیادت خود در منطقه خاورمیانه را تامین و تثبیت کند. حال اگر خواب آقای بوش تعبیر نشده و دولت آمریکا در بحرانی گیر کرده که خود پدید آورنده آن بوده، دلیلی برای فراموش کردن انگیزه اصلی آن از حمله به عراق نیست. انگیزه ای که علیرغم بروز موانع شکننده در راه تحقق آن، همچنان خط راهنمای واشنگتن است. می دانید که دولت آمریکا مدتها مقاومت کرد تا اداره عراق پس از جنگ، به سازمان ملل واگذار شود و ایستادگی نمود که اروپا شریک مدیریتی آن نشود. اکنون اما زیر فشار بحران طاقت فرسا، این دولت از برخی مواضع پیشین خود عقب نشسته و دنبال یار و شریک می گردد. از اروپا تا جمهوری اسلامی! ولی حالا نیز، چنین شراکتی را در عرصه دیپلماسی، با شروط رهبری طلبانه همراه می کند و در میدان عمل، با کارشکنی های بسیار مواجه می سازد. من تصور نمی کنم که دولت بوش در این شش ماه باقی مانده تا انتخابات نوامبر آینده، آمادگی تجدید نظر در سیاست تاکنونی خود داشته باشد. تداوم بحران، فعلا چشم‌انداز اصلی است. فعلا پای آمریکائی ها تا درون اماکن مقدس شیعیان یعنی نجف و کربلا کشیده شده و دور تازه ای از غیظ و نفرت، تنش و انتقام در حال سربرآوردن است. اما، اکنون نیز عراق می تواند چشم انداز حل بحران را داشته باشد، اگر دولت آمریکا به این سیاست بپیوندد که تامین امنیت در عراق تا زمان انتقال دمکراتیک قدرت به یک دولت منتخب و مورد توافق مردم عراق، برعهده سازمان ملل متحد قرار گیرد. و بپذیرد که روند انتقال قدرت در عراق، زیر نظر سازمان ملل متحد صورت پذیرد. عقل و تدبیر جهانی برآنست که خروج نیروهای نظامی از عراق طی یک پروسه انجام گیرد و نه یکباره. بعلاوه بهره گیری از همین نیروهای خارجی موجود در عراق، مورد مناقشه نیست؛ مسئله اما اینست که چنین حضوری در مسیر کاهندگی قرار گیرد؛ عملکرد آن متوجه حفظ صلح و امنیت باشد و نه ادامه اشغالگری و حکمرانی برمردم عراق و بهمین دلیل هم مطلقا زیر رهبری سازمان ملل متحد عمل کند. آیا دولت بوش و همراه آن دولت تونی بلر، حاضرند تن به چنین تدبیری بدهند؟ این پرسش کماکان با پاسخی منفی روبروست.

کار: یک سال پیش زمانی که نظامیان آمریکا و متحدین آن وارد خاک عراق شدند، جورج بوش جمهوری اسلامی را یکی از سه عضو محور شیطانی خواند و این نظر قوت گرفت که بعداز سقوط صدام حسین، نوبت جمهوری اسلامی و صدور "دمکراسی" به ایران است. اما از اخبار و گزارش ها چنین بر می آید که تهاجم نظامی آمریکا به عراق برای جمهوری اسلامی "نعمت" بوده و عکس آنچه که پیش بینی می شد روی داده است. آیا واقعا جنگ عراق نتیجه عکس داده یا جمهوری اسلامی تحت فشار جنبش دموکراتیک داخل کشور برای آمریکا و پروژه منطقه ای آن قابل هضم تر شده است؟

بهزاد کریمی: اگرچه در پرسش های قبلی به بخشی از این پرسش پرداختم، با اینهمه مکث بیشتری روی آن می کنم. آرزوی سران جمهوری اسلامی این بود که صدام سرنگون شود و ساختار سیاسی دولت بعث عراق در هم شکند؛ اما در همان حال دولت بوش با

ادامه در صفحه بعد

ادامه از صفحه قبل

بحران روبرو گردد. این آرزو، برآورده شده است. محاسبه سران جمهوری اسلامی این بود که در نبود یک سیستم قدرت منسجم از اعراب سنی در عراق و ایجاد ساختار سیاسی براساس ترکیب جمعیتی عراق چندملیتی و چندمذهبی، توازن قطعا به سود شیعه ها است که اکثریت ۶۰ در صدی جامعه عراق را تشکیل می دهند. این محاسبه، در معادلات سیاسی کنونی عراق قویا عمل می کند.

برپایه این محاسبه و آن تمایل بود که جمهوری اسلامی در یکسال و اندی گذشته از یک خط سیاسی ثابتی در عراق پیروی کرده است و آن عبارت است از: خروج هرچه سریع‌تر نیروهای اشغالگر از عراق و انتقال قدرت به مردم عراق زیر نظر سازمان ملل. سیاستی که مقبولیت جهانی دارد و عقل سلیم بین‌المللی و توافق عمومی جهانی را جز پیروزمندان جنگ عراق، با خود همراه دارد! می بینیم که درست برخلاف افغانستان که در آنجا جمهوری اسلامی فاقد پایگاه اکثریت شیعی بوده و بدلیل ناتوانی ذاتی ایدئولوژیک خود که نمی توانست از میان غیرممفکران خویش متحدانی برگزیند و لذا همواره دچار بی سیاستی و تناقه های دیپلماتیک بود و سرانجام نیز بی تاثیر ماند و سرش کلاه رفت، در عراق اما روی اکثریت شیعه حساب کرده و حساب می کند. صرفنظر از عملکرد این یا آن گروهبندی در جمهوری اسلامی که منافع شان در تقویت این یا آن جناح از شیعیان عراق است، سیاست رسمی جمهوری اسلامی در قبال شیعیان عراق، توجه همزمان به همه دسته بندی ها در میان آنان بود. هم آیت الله سیستانی که مواضع آن بیشتر یادآور مواضع آیت الله شریعتمداری است تا آیت الله خمینی، هم مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق، و هم گروه تندروی مقتداصدر. دخالت های نظامی و حمایت‌های لجستیکی جمهوری اسلامی در اینمدت که البته همیشه منکر آنها شد، اساسا متوجه سازماندهی مقاومت در برابر آمریکا بوده است و بسترسازی برای تحقق همان سیاست رسمی و عمومی خود در عراق آتی.

سیاست های انحصارطلبانه دولت بوش در بازسازی سیاسی عراق، تاکنون به سود جمهوری اسلامی تمام شده و اکنون کار به آنجا رسیده است که معاون وزیر امور خارجه آمریکا اظهار میدارد: ایران می تواند میانجی خوبی در عراق باشد! و این طبیعی است که تازمانیکه دولت آمریکا نخواهد در موضوع انتقال قدرت در عراق زیرنظر سازمان ملل متحد و با مشارکت همه کشورها عمل کند، مجبور شود که با جمهوری اسلامی به چانه زنی بنشیند. واقعیت این است که جمهوری اسلامی جزء برندگان این جنگ بوده و واقعیت بزرگتر این است که میتوانست چنین نباشد. در اوایل پیروزی بوش بر صدام، جمهوری اسلامی کاملا در موضع دفاعی و اضطراب قرار داشت و اکنون نه تنها مطمئن از رفع خطر تهاجم نظامی آمریکاست، بلکه از موضع تهاجمی خواهان امتیازاتی از دولت بوش است. بنابر این مناسبات کنونی دولت آمریکا با جمهوری اسلامی را باید در کادر بحران عراق نتیجه گرفت و نه هنوز در رابطه با تحولات درون ایران.

کار: رقابت بین اروپا و آمریکا تاچه اندازه در نرمش واشنگتن در قبال جمهوری اسلامی موثر بوده است؟ آیا عدم پیشروی پروژه نظامی در عراق عامل اصلی رویکرد جدید آمریکا به جمهوری اسلامی است یا از دست دادن فرصت و میلیاردها دلار امتیازی که جمهوری اسلامی در عرصه تجارت، نفت، گاز، شبکه تلفن و غیره در اختیار فرانسه، آلمان، اتریش، چین، ژاپن و غیره گذاشته است؟

بهزاد کریمی: من ترجیح میدهم که در پاسخ به این سوال، پرسش را عمومی تر تلقی کرده و یکجا به عوامل نه تنها ناظر بر رقابت بین اروپا و آمریکا همچنین ناظر بر اشتراکات آنان در عرصه های معین و در نهایت با اشاره ای به موضوع بحران عراق و همچنین موضوع بازارهای ایران و موقعیت سوق الجیشی آن، پاره‌ای توضیحات بدهم.

مناسبات اتحادیه اروپا با جمهوری اسلامی به ویژه در دو سال اخیر تابع ثابت ها و متغیرهای معینی بوده است. ثابت های این رابطه عمدتا با منافع درازمدت اتحادیه اروپا ارتباط دارند. از جمله ثابت های مذکور تامین نیازهای روزافزون این اتحادیه به انرژی و متنوع ساختن منابع این تامین است. اتحادیه اروپا گرچه به نفت و گاز آفریقا و روسیه بی اعتنا نیست، اما وزن سنگین خاورمیانه به لحاظ ذخایر انرژی، اروپا را وامیدارد که برای تامین نیازهای بیشتری از منابع انرژی در دنیا از حیطه دست اندازی انحصاری شرکت ها و کنسرن‌های آمریکائی برکنار بماند و منافع این قاره در زمینه تامین منابع هیدروکربوری خود به خواست و منافع قطب های رقیب و از جمله ایالات متحده وابسته نشود.

صرفنظر از مسائل مربوط به تفاوت دیدگاه ها در زمینه نحوه برقراری تامین ثبات و امنیت در خاورمیانه و چگونه گی ادغام بیشتر این منطقه در روندهای جهانی و نیز صرفنظر از تفاوت منافع ژئوپلتیکی آمریکا و اتحادیه اروپا در این منطقه، آنچه که این دو را در زمینه حمله به عراق از هم جدا می کرد همانا نگرانی اروپا از تسلط بیشتر آمریکا بر منابع انرژی این منطقه نیز بود.

تا آنجا که به ایران برمیگردد، اتحادیه اروپا گذشته از مسائل عام مربوط به منافع انرژیائی خود در منطقه، از این واقعیت نیز غافل نیست که با افزایش سهم گاز در سوخت های مورد نیاز این قاره، ذخایر بزرگ گازی ایران منبعی نیست که بتوان از آن چشم پوشید. ۸۱ درصد از ذخایر گاز دنیا در عمق اراضی ایران نهفته است و طبیعی است که اتحادیه اروپا که وابستگی یک جانبه به گاز روسیه را نقطه آسیب پذیری در سیاست های انرژیائی خود تلقی می کند به کشور ما به عنوان حوزه ای که کماکان از دائره نفوذ موثر واشنگتن خارج است نگاه ویژه ای داشته باشد. چنین نگاهی مانع از آن است که اتحادیه اروپا با سیاست های منزوی سازی ایران توسط واشنگتن که گاه و بی گاه در واشنگتن دست بالا را پیدا می کند همراهی و همگامی داشته باشد. ناگفته پیداست که گسترش اخیر اتحادیه اروپا به ۲۵ کشور و بازسازی اقتصادی که در کشورهای جدید جریان دارد، به علاوه تعطیل شدن بخش بزرگی از نیروگاه های مستعمل اتمی در این کشورها توجه اتحادیه اروپا به تامین پایدار انرژی مورد نیاز خود به میزان چشمگیری افزایش خواهد داد.

صرفنظر از مسائل مربوط به تامین انرژی، ایران از جهت تبادلات تجاری، به ویژه با توجه به غیبت نسبی آمریکا در این زمینه، از حوزه های مورد توجه اتحادیه اروپاست. مبادلات جمهوری اسلامی و این یا آن کشور اروپائی گرچه ممکن است هراز چندی دچار کش و قوس شود، اما در کلیت مناسبات طرفین تفاوت و نوسان بزرگی پدید نمی آید. گفتنی است که این مناسبات کم و بیش روندی رو به تزاید داشته است. واردات ایران از اتحادیه اروپا که سال ۲۰۰۲ بر ۸ میلیارد دلار بالغ میشد در سال گذشته با یک افزایش ۴۲ درصدی به ۹/۸ میلیارد دلار رسیده است. حجم صادرات ایران که عمدتا نفت را شامل می شود نیز در سال گذشته با یک افزایش ۲۳ درصدی نسبت به سال ۲۰۰۲ به ۹/۶ میلیارد رسید که البته بخشی از این افزایش به صعود قیمت نفت مربوط است. در مجموع هم اینکه جمهوری اسلامی پس از عربستان سعودی و اسرائیل سومین شریک تجاری اتحادیه اروپا در خاورمیانه به شمار می آید. از مسائل تجاری و انرژیائی گذشته، ایران از یکسو پل ارتباطی اروپا و آسیا به شمار می آید و دروازه ورود به مناطق مهمی همچون خلیج فارس، آسیای میانه و دریای خزر است. از سوی دیگر کشور ما با توجه به مرزهای متعدد و طولانی اش و همسایگی با ۱۵ کشور چه شامل مرزهای خشکی و یا آبی تقریبا همان نقشی را در منطقه دارد که آلمان در قلب اروپا دارد. همه این ویژگی‌ها ایران را حائز آنچنان اهمیتی می کند که رقابت سخت قطب های سیاسی و اقتصادی بر سر نفوذ و تاثیر گذاری در آن را واجد مبانی عینی و واقعی می سازد. این نیز هست که ایران در زمینه توسعه سیاسی و رشد مدنی تجربه ای را طی می کند که در کمتر کشوری در منطقه شاهد آن هستیم.

حتی در ترکیه نیز که چنین روندی با گام های سریعتری در جریان است عمدتا تاثیر عوامل خارجی و ضرورت های ناشی از ورود به اتحادیه اروپا، و نه لزوما دینامیسم های درونی جامعه، چنین شتابی را دامن زده است. دستکم برای بخشی از محافل سیاسی اروپا و (نیز آمریکا) تداوم تجربه گشایش سیاسی و مدنی ما که از بطن جامعه جریان یافته است با همه کش و قوس هایش در تحلیل نهائی جزیی از روندهای مثبت عمومی در سطح جهان است که ضمن راهگشائی برای فرایند جهانی شدن در خدمت ثبات و امنیت پایدار و عقب راندن گرایش های افراطی در منطقه نیز هست. این نکته به ویژه پس از یکسال و اندی پس از جنگ عراق و پی‌آمدهای ناشی از اقدامات ضربتی و جراحی گونه در منطقه اهمیت و تبارز بیشتری یافته است.

در کنار عوامل تقریبا ثابت فوق، متغیرهائی هم در مناسبات اتحادیه اروپا با جمهوری اسلامی عمل می کند که از جمله مهمترین آنها می توان به تعامل و مناسبات اروپا با آمریکا، به رفتار سیاسی جمهوری اسلامی در داخل و خارج و نیز به وضعیت جدید اتحادیه اروپا اشاره کرد. طی ۲۵ سال گذشته به رغم مناسبات استراتژیک اروپا و آمریکا، هیچگاه مناسبات اتحادیه و جمهوری اسلامی تابع تام و تمام کش و قوس رابطه تهران و واشنگتن نشده است. عمده ترین بحران در مناسبات اتحادیه اروپا (بازار مشترک) با جمهوری اسلامی نه در پی وخامت رابطه واشنگتن و تهران، بلکه به دنبال دادگاه میکونوس روی داد که تقریبا همه سفرای اتحادیه اروپا تهران را ترک کردند. حتی ۴ ماه پس از ۱۱ سپتامبر که جرج بوش جمهوری اسلامی را جزئی از محور شرارت توصیف کرد و تهدیدهای بیشتری را متوجه جمهوری اسلامی نمود نیز، اتحادیه اروپا بنا به منافع متفاوت خود و به اعتبار بینش دگرگونه اش نسبت به مهار تهدیدات، از تبعیت واشنگتن سرباز زد. با وقوع جنگ عراق، اروپا به این نتیجه رسید که مخالفت صرف با سیاست های آمریکا نمی تواند مانع اقدامات یک جانبه واشنگتن شود. از سوی دیگر بروز نشانه های بیشتری از تلاش اتمی غیرصلح آمیز جمهوری اسلامی برای اتحادیه اروپا امکان مانور در مناسباتش با واشنگتن را محدود ساخت. این وضعیت به ارائه طرح سیاست امنیتی جدیدی از سوی اتحادیه اروپا در اجلاس ژوئن سال گذشته در یونان منجر شد که در آن نسبت به خطیر بودن مسئله تروریسم و خطر اشاعه سلاح های کشتار جمعی با واشنگتن همنوائی می شود و کاربرد قهر برای مهار این خطرات نیز منتفی تلقی نمی گردد. از این پس اتحادیه اروپا به ویژه برای ممانعت از تجربه عراق و برای آنکه ابتکار عمل را تام و تمام به واشنگتن نسپارد در قبال برنامه هسته ای جمهوری اسلامی حساسیت و واکنش های بیشتری نشان داده است. بیانیه سعدآباد که پائیز گذشته با حضور سه وزیر اروپائی در تهران به امضاء رسید و تهدیدها و فشارهائی که کماکان اتحادیه اروپا برای وانهادن سیاست هسته ای به تهران وارد می کند عمدتا در همین چارچوب قابل تبیین و توضیح است. تصمیم اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۲ برای آغاز مذاکرات با ایران برای عقد قرارداد جامع اقتصادی و تجاری نیز از جمله تحت الشعاع همین چالش قرار گرفته و دائم به تعویق افتاده است. عقد قرارداد یادشده البته به عوامل دیگری نیز پیوند داده شده است که بهبود وضعیت حقوق بشر در ایران، عدم حمایت از اقدامات و گروه های تروریستی و نیز اتخاذ سیاست محتاطانه تر و سازنده تری در قبال مناقشه اسرائیل و فلسطینیان از آن جمله اند.

در این اواخر به نظر میرسد وضعیتی که آمریکا در عراق با آن مواجه شده است و نیاز به استفاده از نفوذ و اهرم جمهوری اسلامی در این کشور برخی تعاملات آشکار و پنهان را میان واشنگتن و تهران پدید آورده است که گرچه هنوز جنبه تاکتیکی و موردی دارند اما بی اهمیت نیستند. البته در ظاهر کار عمدتا به انکار و تکذیب کشیده است اما در عرصه عملی نشانه های دیگری را می توان مشاهده کرد. لغو بخشی از تحریم های آمریکا علیه ایران و تمدید اخیر آن به مدت سه ماه دیگر و تشدید چالش ها و تضاد ها در مورد شیوه برخورد با جمهوری اسلامی در درون دستگاه رهبری آمریکا از جمله این نشانه هایند. این در حالی است که انگلستان به عنوان نزدیک ترین متحد آمریکا در اروپا و درجهان در قبال جمهوری اسلامی گام های بیشتری نسبت به واشنگتن برداشته است. سفر به ظاهر بی اهمیت ولیعهد انگلستان به ایران، ابراز رضایت لندن از رفتار جمهوری اسلامی در عراق، لغو اخیر ممنوعیت صدور تکنولوژی های دو منظوره به ایران پس از ۲۵ سال و ... نشانه هائی هستند که گرچه بر تحول کیفی در مناسبات جمهوری اسلامی و واشنگتن و لندن دلالت ندارد، اما کم و کیف این مناسبات را نسبت به یک سال پیش به اندازه ای قابل اعتنا متفاوت می کند. قرارداد بزرگ ژاپن با جمهوری اسلامی برای بهره برداری از منابع نفتی دشت آزادگان نیز در حالی که تاچندی پیش توکیو از ادامه مذاکرات پیرامون آن به سبب رفتار اتمی ایران امتناع می کرد عمدتا در سایه فضای قسما متفاوت در مناسبات واشنگتن و تهران میسر شده است. این فضای متفاوت اما به معنای آن نیست که، حساسیت نسبت به برنامه های اتمی جمهوری اسلامی کاهش یافته یا نزدیک شدن به انتخابات ریاست جمهوری آمریکا برخی چرخش های جدید در مناسبات فی مابین را محتمل نمی کند.

با گسترش اتحادیه اروپا و ورود ۱۰ کشور جدید به درون آن، این گمانه مطرح می شود که با گرایش شدید ۸ عضو از این ۱۰ عضو به واشنگتن، اتحادیه اروپا نیز در مناسبات خود با تهران بیش از پیش استقلال خود را از دست بدهد و تبعیت بیشتری از آمریکا را پیشه کند. این گمانه اما چندان با واقعیت سازگار نیست. چرا که از سوئی ۸ عضو یاد شده هرکدام برای خود مناسبات مشخص، معین و تاریخا شکل گرفته ای با تهران دارد که همه آن را تابع رابطه خود با واشنگتن نمی کنند و کار جمهوری اسلامی را نیز در یاری گیری های بیشتر در درون این اتحادیه از طریق امتیازهای سیاسی و اقتصادی تسهیل می کند، و از سوئی دیگر، هم فعل و انفعالات درونی این کشورها (مانند انتخابات اسپانیا) و هم رنگ باختن برخی نگره ها و توهمات که آن ها را به سوی آمریکا سوق داده است به تدریج این کشورها را به سوی توجه بیشتر به منافع مشترک ناشی از عضویت در اتحادیه اروپا سوق خواهد داد. این نیز هست که کشورهای عمده اتحاده اروپا مانند فرانسه و آلمان از برخی اهرم ها و محمل ها برخوردار هستند که نگذارند گرایش شدید کشورهای یادشده به واشنگتن به ضرر منافع مشخص این اتحادیه در عرصه های مختلف تمام شود.

کار: علیرغم گشاده‌دستی و امتیازهائی که جمهوری اسلامی به کشورهای عضو اتحادیه اروپا داده است، اعضای این اتحادیه هم چنان شمشیر تصمیم‌گیری در مورد برنامه هسته ای را بر فراز سر جمهوری اسلامی نگه داشته اند و در دیدار با مقامات رژیم، زمان اجلاس شورای حکام آژانس اتمی را یادآوری می کنند. آیا کنترل و شفافیت فعالیت های هسته‌ای جمهوری اسلامی خط قرمز اتحادیه اروپاست یا سیاست آنان در این زمینه تابع کنش و واکنش واشنگتن - تهران است؟

ادامه در صفحه ۱۰

پیرامون جهانی‌شدن و نوسازی سندیکالیسم

ژوتل دکایون - آلفونس ورونز
گردانندگان فضای اروپا ـ بین‌الملل

سندیکالیسم بین‌المللی نیروئی واقعی و مناسب ایجاد می کند، آیا حقوق بگیران می توانند روی آن حساب کنند؟ در میان کارفرمایان و مرتبطین و هم در میان بنیادهای بین المللی بسیارند کسانی که نقش گذشته سندیکاها را که امروز آن را حسابی به خاک سپرده‌اند، تحسین می کنند.

داوطلب یک مسابقه سرعت

برخی نشانه ها اثرگذارند، پیش از هر چیز سندیکالیسم مشخص است، علیرغم ممانعت های گوناگون کارفرما، دولت ها، سندیکالیسم در تمام قاره ها و در همه کارها فعال است. کمیته آزادی سندیکائی "بیت" (Bit) همه ساله شاهد این امر است.

سندیکالیسم در آسیای جنوبی ایجاد می شود، به طرز مشخصی در منطقه مرکوسور (Mercosur) (برزیل، آرژانتین، اوروگوئه، پاراگوئه، شیلی) سازمان می یابد. سندیکالیسم مساهمه قاطعانه نقش طبقه کارگر را در جنوب افریقا و افریقای جنوبی فراهم می سازد.

بعد از سیاتل، سندیکالیسم اروپائی، گهواره سندیکالیسم جهانی، نشان داد که شایستگی عمل و عکس العمل جمعی را دارد. (نیس، بروکسل، بارسلون) نه تنها در جهت دفاع از حقوق و منافع مزدبگیران، بلکه در راستای خواستاری دموکراسی بیشتر در انتخاب های دیگر و حقوق دیگر با هدف خاص کار تمام وقت در سطح اروپائی آن. این هنوز به دور از جا افتادن تنها یک نظر است، افزایش محتوای کار مشترک مطابق تقاضای واقعی و پر توان مزدبگیران در سازمان دادن پاس های سریع و ارائه پیشنهادهائی در سطحی که تصمیماتی اخذ شوند. این هم چنین بیان اراده رها کردن روند بازار است، بازاری که قانون دیکته می کند، بیمه های اجتماعی را از میان بر می دارد و یا آن را به نام رقابت در سطوح نازلی نگاه می دارد، مرابحه سرمایه ها را بالا می برد مخصوصا سرمایه های بی ثبات و متغیر را به صورتی بسیار سوداگرانه در معیار خاص تصمیم اقتصادی.

کسی ادعا نمی کند که سندیکالیسم اروپائی گوناگون نیست، سندیکالیسم اروپائی امروز هم بیشتر از دیروز نیرومند است با تعدد سندیکائی اروپای مرکزی.

سندیکالیسم بر اساس گوناگونی مزد، بی‌ثباتی، کار سیاه، بیکاری و اخراج که در بیشتر کشورها گسترش می یابند، قرار می گیرد. بیهوده خواهد بود اگر بخواهیم یک روش واحد عمل را القاء می کنیم. برعکس این تنوع می تواند به صورت فاکتور تاثیر گذاری در آید و سبب هم سوئی و در نهایت عمل جمعی گردد. از هنگام عضویت ما در (Ces) شماری از فعالان CGT توانسته اند ضرورت گردهم آئی را نشان دهند: در پروتو در ۹۱ ژوئن در بایون در ۲۱ اکتبر، و همچنین تظاهرات بازنشستگان با (Ferpa)، زنان در پاریس، بروکسل، نیویورک هم زمان با نشست جهانی به منظور توسعه اجتماعی در ژنو و در اکسیون های مختلف و شعب آن.

کدام آلترناتیو در برابر جهانی‌شدن سرمایه‌داری

بحث و مناظره پیرامون حقوق اجتماعی پایه ای و نورم های اجتماعی در سطح جهانی، هوش و درایت مزدبگیران از راه مسائل محیط زیست و بهداشت عمومی تقویت و بازتر می‌شود.

کارآئی سندیکالیسم بین المللی و سندیکالیسم اروپائی، دید آن در زمینه جهانی شدن، به خواست های متراکم تری منجر خواهد شد. اقتصاد سرمایه داری امروز بر جهان فرمانروائی می کند. اگر شایستگی ها و تحولات بزرگی را موجب شده است، ما هم بر این اعتقاد هستیم که سبب ایجاد نابرابرهای نامطلوب هم گردیده است. قاره هائی نظیر افریقا در موقعیت غم انگیزی فرو رفته اند. در کره خاکی ما شمار زنان و مردانی که در نتیجه گرسنگی و بیماری و جنگ تلف می شوند افزایش می‌یابد. جهانی شدن عمیقا روابط میان کار و سرمایه را تغییر می دهد، این تحول تفاوتی با اولین انقلاب صنعتی ندارد. مفهوم رابطه نیروها میان گروه ها یا کشورها و همچنین میان کارفرمایان و مزدبگیران به صورت اجتناب ناپذیری تثبیت می شوند. تغییر اصلی که از جهانی شدن ناشی می شود عبارت است از تغییراتی در محل قضاوت و همچنین توزیع منابع. در همین مفاهیم است که جهانی شدن، سازمان های کارگری را نامتعادل می سازد، به ویژه سندیکاها را. سندیکاها اساسا بر یک زمینه محلی ایجاد شدند، سپس وسیعا در محدوده ملی گسترش یافتند و توافق نامه های بزرگ جنبی یا مقرراتی را فراهم کردند. سیستم بازنشستگی، بیمه های اجتماعی، مدد معاش خانوادگی و ورود به خدمات عمومی را بنا نهادند.

این عناصر گوناگون که به بهای مبارزات متعدد و یک انسجام اجتماعی نسبی جامه عمل پوشیده اند، از سوی جنبش کنونی جهانی شدن به زیر سئوال برده می شوند و این در هر کشوری شکل خاصی به خود گرفته است، در کارکرد سنت های سیاسی و شکل های متنوع حفظ یکپارچگی با یک سیستم سودمند از سوی سازمان ملی آن به طور وسیعی منظم شده‌اند.

امروز یکی از موضوع های اصلی سندیکالیسم عبارت است از آن سوی همبستگی که زمینه سندیکالیسم بین المللی است، ایجاد انسجام مطلوب و نوین، منطقه ای کردن محصولات، متراکم کردن احتیاجات و مداخله حقوق بگیران. این امر به سه شرط تحقق پذیر است:

.بسط عرصه تداخل سندیکائی با موضوع های جدید که کار و توسعه اجتماعی را مشروط می کند. محیط زیست، بهداشت، مسائل مربوط به امور فرهنگی.

.به حساب آوردن موجودیت و سهم اتحادیه ها و سازمان هائی که در موضوع های ویژه مداخله می کنند، قطع نگرانی های سندیکائی: لغو بدهی، دوباره ارزش گذاری مساعده عمومی در توسعه، از میان بردن کار کودکان.

ایجاد رابطه ای دیگر در میان نیروها، دفاع قاطع از عرصه ویژه مبارزات سندیکائی، وسیعا تجارب و دانش سندیکائی را در اختیار همبستگی قرار دادن. نشان دادن جسارت در حمایت و استواری هم گرائی ها.

نابرابری و عقب ماندگی تقدیر زندگی نیستند. انتخاب های دیگر امکان پذیر هستند. سندیکالیسم نیرومند با ۵۳۰ میلیون عضو و گوناگونی تجاربش باید واقعا اراده هر ملتی را در تعیین راه ها و وسایل توسعه خویش در معاونت میان ملت ها به حساب خود بگذارند.

سندیکالیسم بین المللی دارای پتانسیل های وسیع است در پاسخ به نیازها و آرمان هائی که بیان می شوند در هر کشور هر منطقه یا قاره ای در جهت مساهمه در بروز پیشنهادات و راه حل های آلترناتیو در برابر جهانی شدن سرمایه داری.

در جهت همبستگی بین‌المللی دیرین

دوازده سال پس از تخریب دیوار برلن، چهل سال بعد از استقلال مستعمرات قدیم، آیا زمان آن فرا نرسیده است شبح جنگ سرد به یک باره مدفون شود؟ خیلی چیزها تحول یافته اند در رهائی از برخورد از نقطه نظر آسان گرائی ها و ابهامات عقیدتی سابق. مسئله واقعی اولویت دادن به ارزشمند کردن منافع مشترک حقوق بگیران و کارگران در هر قاره و در سرتاسر دنیاست.

هر کس دارای تجاربی است و هر کس هم در جستجوی کارآئی بیشتر است برای مقاومت در برابر حملات به منظور خنثی کردن پیشنهاداتش. چگونه می توان همه سنگینی جنبش سندیکائی، اعضایش و نفوذش را در گردهمائی های بزرگ جهانی ژوهانسبورگ با هدف ایجاد یک رابطه واقعی در میان نیروها، به کار انداخت؟ چگونه می توان جمع شد، متحد شد برای فشار هر چه بیشتر بر همه مراکز تصمیم گیری، در تمام سطوح، محلی و ملی، منطقه ای و بین المللی؟ آیا توانائی آن را داریم حقوق اجتماعی جهانی را نه تنها در کارکرد ملیت یا منزلت شخصی بلکه به منظور یک کارگر به رسمیت بشناسیم؟ اگر نتوانیم مدافع این باشیم که همه بر روی پای برابری ایستاده ایم، چیزی جز این نخواهد بود که اپوزیسیون شمال ـ جنوب به شکافی بدل خواهد شد در سندیکالیسم. مگر نه این است که معاون رئیس آیتوک (Aitoc) سر پوست در آخرین کنگره FSM اعلام می کند که: سندیکالیسم بین المللی یک اسطوره است، یک اثر از آرمان مارکسیستی، چون اشتراک منافع میان کارگران کشورهای در حال رشد و کشورهای صنعتی موجود نیست؟ این قول به این معنی است که تقارب منافع واضح نیست، وحدت سندیکائی شمال ـجنوب معلوم نیست. برای گذار از تناقضات در جهت تعیین روابط اقتصادی و اجتماعی در زمینه توسعه درازمدت، باید اندیشید و دست به عمل زد. توسعه، رشد، تعاون در جهت توسعه ای درازمدت، آموزش و انطباق تکنولوژی مدرن، مقررات مزدبگیری این بنیان ها می توانند زمینه واضح و یکانی محورهای متقارب سندیکائی در سطح بین المللی و اروپائی باشند. این بنیان ها متضمن خواست نقش جدید بنیادهای بین المللی، FMI، بانک جهانی Berd و همچنین انطباق نورم های اجتماعی در موافقتنامه های چند جانبه است. تمامی این ها بهترین کار تدارک از بالا را فراهم می کند.

پیش قدمی سندیکاها را به ایجاد حقوق بگیران و سندیکاهایشان دعوت می کند. Lobbying ابر اثر فشار روابط واقعی نیروهای سازنده دموکراتیک مآب، جا خالی می کند.

سازمان‌ها و اتحادیه های متعددی به منظور رعایت حقوق بشر و حفظ محیط زیست برای لغو بدی ها کار می کنند. آنان گردهمائی های مهم جهانی و منطقه ای در جهت "جهانی دیگر امکان پذیر است" تشکیل می دهند.

در نشست های اجتماعی پروتو آلگو، سندیکالیسم فعالانه شرکت کرد، هم چون نشست اجتماعی اروپائی که از ۷ تا ۱۱ نوامبر آینده در فلورانس ایتالیا تشکیل خواهد شد. آنان ملاقات ها و گفتگوهای تازه ای میان سندیکاها و همه نیروهائی که مخصوصا به همبستگی می اندیشند فراهم کرده اند.

نوسازی سندیکائی بین‌المللی آغاز شده است، ما برای برافراشتن پرچم سندیکالیسم بر فراز میدان مبارزه روزگار خود باید به این جریان شدت ببخشیم.

نوسازی به منظور بی‌پروائی بیشتر

در میان همه زمینه های کار موردنظر، این کارها برتری دارند: .کار سندیکائی در همه شرکت های ترانس ناسیونال با دو هدف: از سوئی شرکت ها در مسسات و در میان افراد خود حقوق پایه ای تطبیق شده از سوی OIT را انطباق دهند که آزادی سندیکائی و حق مذاکره و گفتگوی جمعی، از میان بردن کار کودکان و کار سخت و تبعیرا تحت پوشش قرار می دهند، از سوی دیگر آنها تسلیم اجبار نتیجه توسعه در کشور می شوند یا آن را اشاعه می دهند.

.فشار بر روی کمیته های شرکت های اروپائی و جهانی به منظور استحکام شبکه های سندیکائی فعالان. اخذ حقوق جدید برای سندیکاها و کارگران شاه کلید پیروزی است، برخوردی پرخاش گرانه در برابر OMC با هدف اصلاح عمقی سازمان تجارت بین المللی.

حقوق پایه ای انطباق داده شده به وسیله سازمان‌های کارفرمایان، کارگران دولت ها تثبیت شده هستند. این حقوق نورم های بین المللی قابل انطباق و رعایت شده را در سرتاسر دنیا بنا می نهند، تحت همان نامی که نورم های تکنیکی دارا می باشند.

.فعالیت در جهت به رسمیت شناختن ثروت های عمومی جهانی در راستای معنی دادن مشخص به توسعه درازمدت، و پاسخ به تضادهائی که امروزه مزاحم منافع ویژه شرکت های خصوصی شده با نرخ پر سود هدایت می شوند.

.کار برای آسایش و آزادی، مبارزه علیه نژادپرستی، ملیت گرائی و عملی کردن و ایجاد صلح میان ملت ها بر روی تمام این نکات، سندیکالیسم اروپائی می تواند اثر مثبت بگذارد برای خوشبختی خویش در روابطش با دیگران در قاره های مختلف.

سندیکالیسم کارآئی دفاع از منافع مزدبگیران را دارد. در تمام سطوح می تواند توسعه یابد زیرا مزدبگیری توسعه پیدا می کند. سندیکالیسم به نرمش بیشتر به بکارگیری وسائل اطلاع رسانی مدرن به بهترین وجه محتاج است، در جهانی که فقر و نابرابری قرین ثروتی است که پیوسته چاق و چاق تر می شود، احتیاجات سندیکالیسم بیشتر می شوند. بدون تردید سده بیست و یکم کارهای جدیدی برای پاسخ به احتیاجات کارگران به ما تحمیل می کند.

صف‌بندی حول "جمهوری‌خواهی" و ......

ادامه از صفحه ۲

است که در جامعه ما زمینه مساعد برای رشد اندیشه و نیروی "جمهوری خواهی" فراهم آمده است. رشد گرایش جمهوری دمکراتیک و لائیک در جامعه ما حاصل شکست اصلاح‌طلبی حکومتی از یکسو و از سوی دیگر رشد آگاهی سیاسی مردم ما در طی هفت سال گذشته است. اصلاح‌طلبان حکومتی گرچه بر نفوذ روزافزون جمهوری‌خواهی واقفند و بر شکل گیری صف‌بندی حول آن اذعان دارند، با این وجود مصرانه‌تر از گذشته از قانون اساسی و ظرفیت اصلاح‌پذیری "نظام" دفاع می‌کنند. سایت رویداد "جمهوری‌خواهی" و "جمهوری اسلام‌خواهی" را در "جریان کلی دمکراسی خواهی" قرار میدهد، در حالیکه این دو با هم جمع شدنی نیستند و زیر مجموعه "دمکراسی‌خواهی" نمی‌گنجند. مردم‌سالاری دینی که اصلاح‌طلبان از آن دفاع می‌کنند، سرابی بیش نیست. "جمهوری خواهی" و "جمهوری اسلامی‌خواهی" به صف‌بندی اصلی جامعه ما فرا روئیده و هر نیرو جایگاه خودش را در این رابطه تعیین می‌کند. اصلاح‌طلبان حکومتی نیز بعد از انتخابات جای خود را تعیین کرده و اعلام نموده‌اند که از "جمهوری اسلام‌خواهی" در مقابل "جمهوری‌خواهی" دفاع می‌کنند. چنانچه اصلاح‌طلبان بر تداوم مواضع خود اصرار ورزند، خواه ناخواه بتدریج از جایگاه اصلاح‌طلبی به جایگاه محافظه‌کاری سقوط خواهند کرد. در چنین حالتی آنها نه نیروی اصلاح، بلکه نیروی مدافع وضع موجود خواهند شد و الزاما در کنار محافظه‌کاران قرار خواهند گرفت. آیا اصلاح‌طلبان به چنین موضوعی وقوف دارند؟ آیا آنها در واهمه از رشد اندیشه و نیروی جمهوری‌خواهی مصرانه‌تر از گذشته بدفاع از قانون اساسی برخواهند خواست و از اصلاح‌پذیری "نظام" دفاع خواهند کرد؟ آینده نشان خواهد داد که آیا آنها همچنان در مواضع فعلی‌اشان می‌مانند و بتدریج با محافظه‌کاران در یک صف قرار می‌گیرند و در مقابل نیروهای جمهوری‌خواه می‌ایستند و یا اینکه مواضع‌اشان را مورد بازبینی و نقادی قرار میدهند؟ مواضع اصلاح‌طلبان بعد از انتخابات، امیدآفرین نیست.

بهروز خلیق

گلوبالیزاسیون جنگی



فرخ نعمت‌پور

همچنانکه میدانیم بشر امروزی در حال تجربه کردن موج جدیدی از جهانی شدن است که از لحاظ وسعت و عمق هیچ دوره‌ای از تاریخ بشریت با آن قابل مقایسه نیست. اصطلاحات دهکد جهانی، انقلاب انفورماتیکی، پوست صنعتی، مدرنیسم تشدید شده (مفهوم گیدنزی) و غیره، از جمله معانی هستند که سعی در تبیین و توصیف شرایط جدید دارند. اما شاید خود این اصطلاحات نتوانند آنقدر فراگیر باشند که ما را در برابر یک تصویر شمولی با خطوط واضح خود قرار دهند. و از این جاست که هنوز هم بحث بر سر دوران جدید ادامه دارد و بشر هنوز مشغول بحث و تحقیق بر سر پیامدهای تحول است. بعنوان مثال شاید بتوان به مفهوم دهکد جهانی اشاره کرد که در عین اینکه ابعاد زمانی و مکانی جهان را به حد دهکده تقلیل میدهد، اما باز خود این مفهوم نمی‌تواند بیانگر عمق شرایط کنونی باشد. اصطلاح دهکده جهانی مسافت‌های زمانی و مکانی را بسیار کوتاه می‌کند یک برش افقی متمرکز، اما نمی‌تواند معرف و بیانگر مسافت‌های عمقی باشد. یعنی نمی‌تواند یک برش عمودی متمرکز را نمایانگر باشد. دهکده نمود یک زندگی ساده است، و درست برعکس جهان کنونی دارای یک زندگی ساده نیست و یکی از مشخصه هایش عبارت است از پیچیدگی آن. و این ویژگی، پیچیدگی، می‌طلبد که خطوط تحولات آینده آنگاه که ترسیم می‌شوند زیاد ساده نشوند. زیرا اگر خود تحول کنونی پیچیده است باید به پیچیده‌ترشدن آن نیز در آینده معتقد بود و از این زاویه به پیشواز حوادث رفت. اما متاسفانه هستند کسانی که در دوران جنگ سرد معتقد به پیچیدگی تحولات تاریخی بودند اما بعد از سقوط شوروی به تک خطی بودن تاریاعتقاد دوباره پیدا کردند و اکنون می‌خواهند تاریخ مدرن را با جنگ‌های مغول مانند به پیشواز تحولات آینده ببرند.

اگر گلوبالیزاسیون از میان زمینه‌های اقتصادی و فرهنگی و سیاسی خود در گذر است و در حال تغییر بنیادین چهر جهان است، این بدان معنا نیست که کسانی به یمن سلاح‌های پیشرفته بلامنازع، گلوبالیزاسیون را به جنگ‌های فاجعه‌بار تعبیر کنند. و جنگ را شیوه‌ای طبیعی در کنار زمینه‌های اقتصادی و فرهنگی و سیاسی گلوبالیزاسیون قرار دهند. اگر جهانی شدن در عصار قدیم در نبود یک قدرت اقتصادی و فنی توانمند از کانال جنگ‌های نظامی می‌گذشت (امپراطوری‌های قدیم، مرحلهٔ پیدایش موج اول استعمار در آسیا و آفریقا) اکنون برعکس، اقتصاد، فن و سیاست آنقدر قدرتمندند که خود راه خود را باز کنند. این تعبیر جنگی از گلوبالیزاسیون که متکی بر سلاح‌های پیشرفته بلامنازع است، امکانات نهفته در بطن جامعه را در مقابله با خود فراموش می‌کند. در این تعبیر همه چیز سلاح است و بشر بند تکنیک. این تفکر تکنیک‌گرایانه است. و باز در عمل فراموش می‌کند که در شرایط گلوبالیزاسیون تکنیک می‌تواند گلوبال باشد. یعنی کسانی دیگر هم انرا داشته باشند.

به نظر من گلوبالیزاسیون و تعبیر جنگی از گلوبالیزاسیون دو مقوله کاملا متفاوتند. آنانی که تعبیر جنگی از گلوبالیزاسیون را ناگزیر میدانند و به پیشواز آن میروند و در ته قلب خود از این پدیده خوشحالند، خیلی راحت نسبت به مشخصه‌های دیگر جهانی شدن از جمله حقوق بشر بی‌اعتنا می‌شوند و دوست دارند جهانی شدن را در مفهوم ساد جنگ باور کنند و بس. اینان فراموش می‌کنند که در گلوبالیزاسیون نو، ما همراه تعابیر پوست مدرنیتی از حقیقت هستیم (حقیقت در اختیار هیچ کس نیست) و از این زاویه جنگ خودبخود به معنای کشتن مکانیکی یا خود جسمی مخالف است، و نه به تعبیری دیالکتیک نفی. اینان فراموش می‌کنند که در گلوبالیزاسیون نو، ملی‌گرایی خصوصیتی برجسته است و تعبیر جنگی از گلوبالیزاسیون نه تنها این ملی‌گرایی را تضعیف نمی‌کند، بلکه تشدید می‌کند.

گلوبالیزاسیون مفهومی متنوع و چند سویه است که باید آنرا در هم مشخصه‌های آن باور داشت. و بی‌گمان قدرت‌های عظیم نظامی با باورهای لیبرال دمکراسی یکی از مشخصه‌های آن است. و این قدرت‌ها را باید یکی از واقعیات مسلم جهان کنونی بحساب اورد. اما در تعین سیاست جهانی و تغیرات منطقه‌ای اگر به ان بچسبیم و بخواهیم آنرا بطور کامل جایگزین قدرت خود کنیم و خود نه در کنار آن بر حسب وضعیت) بلکه در دنبال آن حرکت کنیم، خود مفهوم لیبرال دمکراسی را نیز به خطر انداخته‌ایم. زیرا گرچه لیبرال دمکراسی خاستگاهی غربی دارد، اما وارداتی نیست و زمینه‌های پراکتیزه کردن داخلی خود را می‌طلبد. و جنگ چنین زمینه‌های را نه تنها ایجاد نمی‌کند، بلکه به شدت تضعیف می‌کند. در چنین شرایطی وجود نیروی اشغالگر خودبخود به تشدید جو خشونت و هرج و مرج می‌انجامد و نیز در نبود انها به علت عدم یکپارچگی جامعه در پروسه انتقالی، باز با خطر جنگ داخلی و هرج و مرج روبرو هستیم. و چنین جامعه به ورطهٔ بی ثباتی افکنده می‌شود و به کانون‌های تشنج افزوده می‌شود. بنابراین بروزات نظامی‌گری لجام گسیخته در فرم تجاوزات نظامی، یک بعدی کردن پدید جهانی شدن است. و به جنبه‌های دیگر این پدیده که حقوق بشر، دمکراسی و تعمیق عقل گرایی است، ضربات جدی میزند.

اثرات جهانی‌شدن بر فرار مغزها

نابرابری اطلاعاتی در تشدید پدیده فرار مغزها موثر است

نتایج یک پایان‌نامه نشان داد که دگر گونی روابط اجتماعی، نابرابری اطلاعاتی و بحران هویت ناشی از جهانی‌شدن بر پدیده فرار مغزها موثرند.

در بخشی از پایان‌نامه علی علی‌آبادی با عنوان "بررسی اثرات جهانی شدن بر فرار مغزها در کشورهای جهان سوم" آمده است: "کشورهای توسعه یافته از طریق رسانه‌های نوین ارتباطی و با استفاده از سازوکارهای مختلفی نظیر تبلیغ اینترنتی فرصت‌های شغلی، فراهم کردن امکان جستجوی اینترنتی مشاغل، ارزیابی اینترنتی صلاحیت متقاضیان مهاجرت، استخدام اینترنتی متخصصان و تاسیس دانشگاه‌های مجازی به منظور تربیت متخصصان مورد نیاز و سرانجام جذب آنها، پدیده فرار مغزها را تحت تاثیر سیاست‌های خویش قرار میدهند.

اطلاع‌رسانی اینترنتی در باب قوانین مهاجرت و نحوه اخذ کارت سبز، پذیرش تحصیلی و ... از جمله پیامدهای دیگر دگرگونی روابط اجتماعی است که زمینه فرار مغزها را فراهم می‌کند.

در اثر پیدایش رسانه‌های نوین ارتباطی، مفاهیم اجتماعی موثر در مهاجرت مانند غربت و دوری از خانواده، دوستان و هموطنان متحول شده‌اند و از بار عاطفی آنها کاسته شده است، لذا تعلقات اجتماعی بازدارندگی پیشین خود را از دست داده‌اند و افراد در هر نقطه از جهان که باشند با سهولتی سحرآمیز قادر به کنش متقابل با یکدیگر هستند و از اوضاع و احوال یکدیگر با خبر می‌شوند."

در این پایان‌نامه اضافه شده است: "یکی دیگر از ساز و کارهایی که جهانی شدن از طریق آن پدیده فرار مغزها را تحت تاثیر قرار میدهد، نابرابری اطلاعاتی (دیجیتالی) است. اقتصاد جهانی، اقتصادی دانش محور و به تعبیری دیگر اقتصادی اطلاعاتی است. در این نوع اقتصاد، اطلاعات و دانش نقش مهمی در فرایند تولید، توزیع و مصرف ایفا می‌کند. با عنایت به اینکه زیر ساختارهای فنی همانند خطوط تلفن و الکتریسیته از پیش‌شرطهای ضروری توسعه اطلاعاتی و ارتباطاتی است، لذا کشورهای توسعه یافته با سرمایه‌گذاری عظیم در بخش زیرساختارهای فنی، تخصیص هزینه‌های کلان به واحدهای تحقیق و توسعه، تولید نرم‌افزارها و سخت‌افزارهای کامپیوتری بسیار پیشرفته، تسهیل دسترسی آسان و با کیفیت عالی به خدمات اینترنت و تولید انبوه علم و دانش، نابرابری اطلاعاتی (دیجیتالی) عمیقی را رقم زده‌اند به گونه‌ای که سایر کشورها، حتی قادر به استفاده به‌هنگام از تولیدات علمی و صنعتی آنها نیستند. بنابراین نابرابری اطلاعاتی نقش مهمی در پدیده فرار مغزها ایفا می‌کند."

درادامه این پایان‌نامه که در سال ۱۳۸۱ با راهنمایی دکتر پرویز پیران در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی تدوین شده، آمده است: "یکی دیگر از ساز و کارهایی که جهانی شدن از طریق آن زمینه فرار مغزها را فراهم می‌کند، بحران هویت است. فناوری‌های نوین اطلاعاتی و ارتباطاتی بدون هیچ محدودیت جغرافیایی و سیاسی و بر فراز مرزهای ملی، ارزش‌های فرهنگی جوامع توسعه یافته را در سایر کشورها ترویج میدهند. در نتیجه تعارض ارزشی در کشورهای دریافت کننده پیام‌های صوتی، تصویری و نوشتاری پدید می‌آید. تضعیف ارزش‌های دینی و ملی کشورها از جمله پیامدهای این تعارض ارزشی است. در چنین شرایطی تعارض ارزشها و هنجارها نیز پیش می‌آید که در نتیجه آن، تعلقات میهنی و دینی کاهش می‌یابد و رفتارهایی ظهور می‌یابند که متناسب با نظام ارزشی نیستند. لذا در نهایت از طریق بحران هویت ناشی از جهانی شدن عواطف میهن دوستانه کاهش می‌یابند و در پی رویارویی ارزش‌های جهان‌گرایانه و ارزش‌های ملی‌گرایانه، بحران هویت دینی و ملی شکل می‌گیرد که بدین ترتیب زمینه‌های فکری فرار مغزها فراهم می‌شود."

در بخش پیشنهادات این پایان‌نامه، محقق متذکر می‌شود که در عصر جهانی شدن موانع جغرافیایی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی به گون‌های شتابان در حال نابودی هستند و رویکردهای مبتنی بر ممانعت از مهاجرت متخصصان بیش از پیش ناکارآمد شده‌اند. بنابراین توصیه میشود که رویکردهای استفاده از متخصصان مهاجر سرلوحه کار قرار گیرد. سرمایه‌گذاری در بخش و سیاست‌گذاری در زمینه زیرساختارهای فنی برای تشکیل جامعه اطلاعاتی از جمله راهبردهایی است که می‌تواند در زمینه حفظ متخصصان و بهره‌گیری از متخصصان مهاجر موثر باشد.

از خبرگزاری ایسنا

صنعت بانکداری در ایران از انقلاب تاکنون

مصاحبه رادیو رسانه با دکتر جمشید اسدی



ادامه از صفحه ۱

شما مثبت بودند یا منفی ؟

دکتر اسدی: به جرات می‌توان گفت به غایت منفی بود. اجازه بدهید از اسلامی کردن بانکها صحبت بکنم. از همان اول مشخص بود که همچین اتفاقی نمی‌تواند بیافتد. در قرن بیستم در اواخر قرن بیستم که انقلاب ایران اتفاق افتاد هیچ کس توانائی این را نداشت که یک اقتصادی را که در قلب یک اقتصاد جهانی است این را مثلا به دوران پیشامدرن برگرداند. همچین چیزی ممکن نیست.این است که حتی قوانین اسلامی که به اسم اسلامی بود، در حقیقت خالی از آن مفاهیم اسلامی بود.

مثلا گفتند که ما دیگر بهره نمی دهیم، اما سود می دهیم. اما خوب سود چیزی است بر مبنای فعالیت و سود و زیان بانک تغییر می کند، اما اینها یک سود ثابتی دادند همیشه. خوب معلومه است که این هم یک نوع بهره است که به اسم سود گفته بودند، چیزی هم بود که خوب خودشان هم نمی توانستند منکر بشوند. شما اگر یک کسی را در سود سهیم کنید، یعنی هر سال یک مقدار بهش می دهید که با سال قبل و بعدش فرق می کند، چون سود آن شرکت فرق می کند. اما اگر بگوئید آن چیزی که به تو میدهم بهره نیست که بتوانیم در موردش موافقت کنیم قبل از آغاز معامله. برای اینکه سود است، نباید تغییر کند، هر سال. مثل بانکهای فرنگی وقتی می گوید ۴/۵ در تمام مدت قرارداد ۴/۵ است، اما اگر بگوئید به شما بهره نمی دهیم، سود به شما می دهیم خوب نمی توانید بگوئید ۴/۵، چون نمیدانید سه سال آینده، چهار سال آینده سود و زیان چه خواهد. این هم خوب اسمی بود از اسلامی کردن .

در مورد قرض گرفتن هم همین بود، وقتی کسی می خواست قرض بگیرد و پولش را در بانک بگذارد در هر حال با حالت ربا و بهره به قول آقایان بود، علیرغم اینکه اسمش را سود گذاشته بودند.

حالت دوم ، همان اولین کاری که کاری که انقلاب در مورد صنعت بانکداری کرد، که همه را دولتی کرد، امروز تمام سعی و کوشش این است دوباره اینها را ملی کنند و الان ۴ بانک که نه ۴ موسسه مالی و اعتباری که تفاوتهائی با هم دارند و حالا فرصت نیست که خدمتتان عرض کنم اجازه تاسیس به اینها دادند، که اولین بانکی، موسسه مالی اعتباری که ایجاد شد، بانک کارآفرینان است

سئوال: شما میزان موفقیت را در چه حدی می‌بینید؟

دکتر اسدی: در مورد اینکه این چقدر امکان موفقیتش هست، مادامی که ساختار اقتصاد ایران یک اقتصاد رانت خواری است خوب یک جهش هائی خواهد کرد. ولی به زودی به سقف امکان خودش برخورد خواهد کرد و فراتر از آن نمی تواند برود. ببینید وقتی یک بانک را خصوصی می کنید و اجازه فعالیت خصوصی به یک بانک یا موسسه خصوصی به کسی می دهید ، این باید بتواند بر اساس بر مبنای سیاست و مدیریت کارآفرین مدیر خودش عمل میکند، در غیر اینصورت صحبت از خصوصی سازی امری بیهوده است، وجهی ندارد همچین صحبتی. مثلا همین الآن یک موسسه مالی و اعتباری نمی تواند نر بهره ای که می‌خواهد، بدهد و این باید با یک نوسان خاصی باید باآن نر بهره دولتی همخوانی داشته باشد. یعنی در حقیقت دولت اجازه رقابت آزاد را به این طریق میگیرد و خیلی از قوانین دیگری در این مورد وجود دارد. خوب تا عوض نشود، بطور کلی نمی تواند بخش بانکی در ایران رشد عظیمی داشته باشد .

اتفاق دوم است، تا با آمریکا روابط خصمانه ای داریم، تا مورد تحریم امریکا هستیم باز یک صدمه بزرگی به اقتصاد بانکی ما خواهد خورد. می دانید که شهروندان آمریکا از معامله مالی بخصوص از معاملات مالی مهم با بانکهای ایرانی محروم هستند خوب این صدمه بزرگی به اقتصاد ایران می خورد.

این چیزی است بطور کلی که من اگر که این تغییرات عمده صورت نگیرد، اقتصاد رانت خواری نشکند، هر چه بیشتر بازار بنیاد نشود خوب اگرهم رشدی بکند که می کند، ولی بزودی به سقف امکان خودش میرسد و فراتر از آن نمی تواند برود.

سئوال: آقای اسدی، اقتصاد فعلی ایران چه وضیعتی در ارتباط با اقتصاد جهانی دارد؟

دکتر اسدی: اقتصاد ایران در اقتصاد جهان روانی اشاره کردم مثلا در مورد آمریکا باید به سرعت به یک نتیجه و توافقی برسیم، دوم به سرعت باید در مورد پیوستن به سازمان تجارت جهانی به یک نتیجه ای برسیم. اینها صدماتی است که به اقتصاد ما و بخصوص اقتصاد بانکی ما میخورد. البته می دانید که وقتی که بانکهای ایرانی در خارج از کشور فعالیت می کند، حتی به اسم هم اسلامی عمل نمی کنند. مثلا تمام معاملات مالی و اعتباری دولت آنهائی که در خارج از کشور صورت می گیرد، بر مبنای رقابت که کمابیش که در خارج از کشور است، و طور دیگری عمل نمی کند.خوب این باید گسترش پیدا کند بطورکلی در همه زمینه های دیگر. در حقیقت اقتصاد ایران به شرطی در اقتصاد جهانی موفق خواهد شد، که هر چه زودتر قوانین دولتی را که یک اقتصاد رانتی ایجاد می کند از بین ببردو بر مبنای رقابت بازار بسازد.

مسئله دومی که موفقیت ایران را در اقتصاد جهان روا تضمین می کند، انتزاج و ترکیب سرمایه های بانکی ایران با سرمایه های جهانی است، در غیر اینصورت به هیچ عنوان بانکهای ایرانی توان رقابت با بانکهای جهانی نخواهند داشت. این اتفاق بعد از دوران گذار در اروپای شرقی هم افتاد.

اعتماد مردم آمریکا، زیر آوار ......

ادامه از صفحه ۷

بهزاد کریمی: واقعیت این است که فشار غرب بر جمهوری اسلامی در مورد برنامه هسته ای اش (که با نگرانی‌ها و جد و جهدهای اسرائیل، به مثابه نظامی که جمهوری اسلامی خواهان نابودی آن است، بی‌ارتباط نیست) کماکان ادامه دارد و شمشیر تصمیم گیری در مورد این مسئله در اجلاس آتی شورای حکام آژانس اتمی در ماه ژوئن همچنان بر فراز سر جمهوری اسلامی می چرخد. با این همه غرب در مجموع آن و اتحادیه اروپا به طور خاص، از جمله متاثر از تحولات منطقه و فضای قسما متفاوتی که در مناسبات تهران و واشنگتن پدید آمده، به این سمت پیش می روند که این مسئله را از سایر مسائل فی مابین جدا کنند. صد البته تلاش فشرده دیپلماتیک جمهوری اسلامی و رفت و آمدهای مکرر مقامات این رژیم به بروکسل و پایتخت های عمده اروپائی و دادن برخی قول و قرارها هم در این زمینه بی تاثیر نبوده اند. پس از پیروزی محافظه کاران در انتخابات مجلس هفتم و مطمئن شدن آنها از قبضه انحصاری قدرت، دستگاه قضائی جمهوری اسلامی برخی وعده و وعیدها را در زمینه رعایت حقوق بشر به اروپا داده است. وزرای خارجه اتحادیه اروپا در اجلاس ۱۸ و ۱۹ مارس خود تصمیم گرفتند که در ۵۹مین اجلاس کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، برای محکومیت جمهوری اسلامی قطعنامه ای ارائه نکنند و دلیل آن را هم "قول همکاری های سازنده" جمهوری اسلامی اعلام کردند. بخشنامه اخیر رئیس قوه قضاییه در مورد چگونگی رفتار با متهمین و نیز آزادی موقت شماری از زندانیان سیاسی و مطبوعاتی ظاهرا مابه ازای مادی این قول و قرارهاست. این در حالی است که اندکی پس از انتخابات مجلس هفتم لحن اتحادیه اروپا نسبت به جمهوری اسلامی تندی کم سابقه ای پیدا کرده بود. اما اینک در آخرین سفر کمال خرازی به بروکسل و دیدار وی با مقامات ارشد اتحادیه اروپا امکان شروع مذاکرات در مورد قرارداد جامع تجاری و اقتصادی نیز موضوع بحث ها بوده است.

با نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، مناسبات تهران هم با واشنگتن و هم با اتحادیه اروپا کم و بیش تابعی از نتایج این انتخابات خواهد شد. در صورت پیروزی دوباره جرج بوش، شاید نیازهای مقطعی به کاهش موقت و حتی میان مدت تنش‌ها در مناسبات تهران و واشنگتن بیانجامد. لیکن تداوم نزدیکی تنگاتنگ فعلی کاخ سفید با اسرائیل مانع تحول کیفی در روابط فی مابین خواهد بود، مگر آنکه در سیاست خاورمیانه‌ای جمهوری اسلامی تغییری کیفی پدید آید. در صورت پیروزی جان کری نیز، همه مسائل به حد نزدیکی دولت وی به اسرائیل، میزان نفوذ لابی جمهوری اسلامی در سیاست گذاری های این دولت و نیز حد تغییرات در رفتار، در سیاست های اتمی و خاورمیانه ای تهران منوط خواهد بود. در هر دو حالت اما به نظر می رسد که تغییر سیاست حکومت اسلامی گزینه اصلی تری در قبال تغییر این حکومت است. بر چنین بستری اتحادیه اروپا هم به حیث به خطر نیانداختن منافع خویش و هم از جهت ثمر بخشی راه و روشی که منجر به تغییر سیاست های حکومت شود بیش از منزوی سازی به تعامل و دیالوگ با این رژیم گرایش داشته، دست خود را بازتر خواهد دید. اینکه در این سیاست کدام طرف بیشتر سود خواهد برد و سود و زیان آن برای استقرار دمکراسی و مردم سالاری در ایران چه خواهد بود از جمله منوط به وجود و حساسیت اپوزیسیونی مقتدر و صاحب نفوذ است که با دقت مناسبات میان تهران، بروکسل (پاریس، برلین و لندن) و واشنگتن را دنبال کند و در قبال این که بهبود و ارتقای این مناسبات احتمالا به ضرر امر دموکراسی و آزادی تمام شود واکنش درخور نشان دهد.

کار: تحولات در مناسبات جمهوری اسلامی با آمریکا و اتحادیه اروپا چه تاثیری بر مبارزه اپوزیسیون حکومت دارد؟ آیا جنبش دمکراسی در ایران می تواند روی پشتیبانی موثر آمریکا و اتحادیه اروپا حساب باز کند؟

بهزاد کریمی: اگر از پاسخ من شگفت زده نشوید، در جواب می گویم که خیر، فعلا تاثیری بر مبارزه اپوزیسیون حکومت ندارد! و می‌گویم که نه اپوزیسیون هنوز نمی تواند روی پشتیبانی موثر آمریکا و اتحادیه اروپا حساب باز کند! می دانید چرا؟ برای اینکه، این مائیم که مقدمتا باید بر مناسبات جمهوری اسلامی با جهان خارج تاثیر بگذاریم؛ این مائیم که باید توجه افکارعمومی جهان را به موجودیت خودمان جلب کنیم؛ این ما هستیم که باید قوی شویم تا دیگران ما را به حساب آورند.

سیاست اتحادیه اروپا صرفنظر از فراز و فرودها و کش و قوس ها در مناسبات با جمهوری اسلامی، تاکنون بر محور "سیاست مدارا"، "گفتگوی سازنده" و "دیالوگ انتقادی" طی طریق کرده و پایه آن را، گسترده ترین مناسبات اقتصادی و تجاری و در همانحال حفظ برخی فاصله های دیپلماتیک، که عمدتا در موضوع حقوق بشر متجلی شده است، تشکیل می دهد. تا زمانی که برای اتحادیه اروپا، گزینه بهتری در میان نباشد که تنظیم کننده مناسبات عقلائی و بهتری با آن از سوی ایران گردد، هیچ دلیلی وجود ندارد که تصور شود و آرزو گردد که اتحادیه اروپا از جمهوری اسلامی روی برتابد و یا بر آن فشار موثر وارد آورد.

در مورد دولت بوش که فکر می کنم در لابلای پاسخ‌هایم به پرسش های پیشین، نشانه هائی از تجدید نظر آن در سیاست های تاکنونی را متذکر شدم. به این توصیه پیشنهادی بسنده می کنم که در برنامه راهبردی سیاسی حزب جمهوریخواه آمریکا برای سال ۲۰۰۴ منعکس شده: "به سرعت از تمامی بحث های موجود در خصوص تغییر رژیم یا حمایت از حرکت های جناح های سیاسی در ایران پرهیز شود و به عنوان نخستین گام مفید، امکان ارتباط نزدیک بین دو کشور برقرار شود."

بدین ترتیب دستکم در چشم انداز کنونی، سخن گفتن از چالش تند سیاسی بین غرب و جمهوری اسلامی در سطح تغییرات معطوف به قدرت سیاسی در ایران، هیچ مبنا و زمینه ای ندارد. نکته اما اینجاست که این تصویرهای واقعی، تنها می تواند آن بخش از اپوزیسیون را احتمالا دچار انفعال سیاسی کند که یا بطور سنتی سیاست هایشان متکی بر مناسبات جهان خارج با ایران است و یا اینکه از موضع "نگرش نو" به "تحولات نو" در جهان به این نتیجه رسیده اند که می توان از سیاست و نیروی بوش برای ایران ما، باری بست. اپوزیسیون متکی بر نیروی تغییر دهنده در میان مردم و در خود جامعه ایران، در انتظار معجزه از خارج نبوده و به نیروی خارجی دل نبسته بود که اینک دچار یاس سیاسی شود. همانگونه که دیروز، امروز نیز کماکان روش سیاسی آنست که اپوزیسیون مستقل باشیم، نیرومند شویم، و در سیمای اتحاد و با موضع اتحاد ازامکانات بین المللی برای فشار علیه جمهوری اسلامی بهره برگیریم.

پس از وقایع ۱۱ سپتامبر، سازمان ما اعلام داشت که جهان و بشریت محکوم به انتخاب یکی از دو راه بوش و بنیادگرائی‌نیست؛ راه سومی نیز وجود دارد و ما رهرو آن هستیم. و در رابطه با بازتاب این تقسیم‌بندی تحمیلی در صحنه سیاسی کشورمان، گفتیم که تنها دو جبهه وجود ندارد که یکی ازآن واشنگتن و متحدانش باشند و دیگری از آن جمهوری اسلامی و طرفداران ریز و درشت آن، بلکه جبهه سومی نیز می‌تواند و باید باشد که ما جزو آنیم. ما همچنان در این خط و در این جبهه هستیم.

کار: از شما بخاطر این مصاحبه سپاسگزاریم.

محسن سازگارا در مصاحبه با
رادیو رسانه

یگانه منشا قدرت حکومت‌ها باید رای عامه مردم و اراده عامه مردم باشد



آقای سازگار با سلام و تشکر از اینکه این گفتگو را با ما پذیرفتید، همانطور که اطلاع دارید آنچه که بیشتر بعد از انتخابات اول اسفند ماه مورد نقد و بررسی قرار گرفته، همان کارنامه ۶-۷ ساله اصلاحات در داخل کشور است، به نظر شما اساسا دوم خرداد با شکست مواجه شده؟

من ابتدا سلام کنم خدمت شنوندگان عزیز شما، و دو تا عذرخواهی هم بکنم قبل از هر توضیحی. یکی اینکه به دلیل عمل جراحی که کردم کمی رنجور هستم و ممکن است که خیلی نفسم از جای گرم درنیاد. دوم اینکه چون پرنسیپی دارم که در خارج از کشور کمتر حرف سیاسی بزنم و حرف سیاسی‌ام را در وسط شهر تهران و حتی تندتر از آن داخل زندان اوین بزنم، لذا من را معذور بدارید از اینکه وارد جزئیات سیاسی بشوم بلکه سعی می‌کنم تئوریکمان و کلی خدمتتان توضیح بدم. اما در پاسخ سئوالی که مطرح کردید، این است که جنبش اصلاح‌طلبی که شاید ۴ محور اساسی را به عنوان محورهای فعالیت‌های خودش و اهداف خودش تعیین کرده بود، به دلیل عدم دستیابی به این ۴ هدف، میشه گفت که با توفیق قرین نبود و شکست خورد. این ۴ هدف عبارت بودند از:

۱. بسط آزادی‌های فردی
۲. تعمیق دمکراسی
۳. تشکیل جامعه مدنی در مقابل جامعه توده‌وار فعلی و استبدادزده ما
۴. رفتن به خانواده جهانی و آشتی با دنیا

اگر به این ۴ محور نگاه بکنیم دیده میشه که جنبش اصلاح‌طلبی شکست خورد یعنی به این وعده‌هائی که به مردم داده بود نتوانست وفا کند. اگر چه تاثیرات خاص خودش را داشته و این تاثیرات مطمئنا باقی است و باقی خواهد ماند. این از یک منظر. منظر دیگر اینکه جنبش اصلاح‌طلبی وظیفه داشت روی شکاف ایجادشده، بین ملت و حکومت پل بزند و اگر موفق می‌شد با این ۴ هدفی که عرض کردم که مقبول مردم هم بود این پل را بزند روی این شکاف بین ملت و حکومت، آنوقت به نظر من مدل تغییر شکل حکومت برای عبور از یک حکومت اقتدارگرا به یک حکومت دمکراسی در ایران می‌توانست اتفاق بیفتد، آنچنان که در پاره‌ای کشورها مثل اسپانیا و پرتغال اتفاق افتاده بود. از قضا راه‌حل خوبی هم بود، کم‌هزینه هم بود، اما این اتفاق نیفتاد، دلایل زیادی می‌شود ذکر کرد که چرا با شکست مواجه شد؟ شکستی که انتخابات مجلس هفتم به نظر من نقطه پایان این پاراگراف است و مثل "فول استاپ" که پایان جمله گذاشته می‌شود، با این پاراگراف جنبش اصلاح‌طلبی پایان بخشید.

مطمئنا، کم‌کاری‌ها، ترس و واهمه‌ها، بی‌برنامه‌گی‌ها، بی‌تدبیری‌ها و عدم روشن کردن مسیرهای درست و نقشه‌های تبیین شده از جانب اصلاح‌طلبان موثر بوده در این شکست، همچنین سخت‌گیری و شدت و حدت بخشیدن جناح اقتدارگرایان و سنت‌گرایان به فعالیت خودشان هم عامل موثر دیگری بوده که این حرکت را با شکست مواجه کرد. یعنی جناحی که فکر کرد اگر نگذارد چیزی در کشور عوض شود خیلی کار خوبی کرده و سعی کرد که نشنود مردم چه می‌گویند و چه می‌خواهند، و خواسته‌های مردم را نابخردانه نادیده گرفت طی ۷ سال گذشته. ولی به نظر من فراتر از این بازیگران داخل صحنه، در سوی این صحنه شطرنج که در ایران بازی شد، اگر بخواهیم کمی وسیع‌تر و به نوعی عمیق‌تر به مسئله نگاه کنیم، فکر می‌کنم که باید بپذیریم مشکل اساسی جنبش اصلاح‌طلبی در تئوری‌های پشت سر آن بود. یعنی خیلی زود این ۴ شعار و محوری که عر کردم تحقق‌اش به دیواره‌های قانون اساسی برخورد کرد و شاید کمتر از یک سال بعد از دوم خرداد ۷۶ روشن شد که تحقق این شعارها، نیاز به تغییر در قانون اساسی دارد. و تغییر در قانون اساسی هم محتاج تجدیدنظر در تئوری‌های بنیانی است که پشت سر این قانون اساسی نشسته است. در یک کلام، اسلام‌گرایی و نه مسلمانی، به معنی یک قرائت حداکثری از دین، که دین را سقف خردجمعی هم میداند، تئوری است که پشت قانون اساسی فعلی جمهوری اسلامی نشسته است. این تئوری باید می‌توانست دستخوش تغییر شود و جای آن را یک قرائت حداقلی از دین بگیرد، یک قرائت پورالیستی و تکثرگرایانه از دین بگیرد و روش‌ها و قرائت‌های دینی بگیرد که بتواند راه را برای عقل باز کند. کاستی و کمبود این تئوری‌ها نزد اصلاح‌طلبان ما باعث شد که به سراغ تغییرات بنیانی نروند. لذا در یک دایره بسته‌ای گرفتار آمدند و وقتی هدف روشنی نداشتند دچار استراتژی‌های غلطی هم شدند و در نتیجه توفیق یارشان نشد.

با توجه به شرایط موجود و آنچه که شما هم اشاره کردید، چه راه‌حلی هائی برای برون‌رفت از وضعیت فعلی و تحول میسر و متصور است؟

ببینید. بگذارید اول من یک اصلاحی را بکنم. جامعه را خیلی نمی‌توان مهندسی کرد. مهندسی کردن جامعه از آن هوس‌هائی است که متفکرانی مثل "هایک" به ما آموخته‌اند که خیلی عملی نیست و سیاست‌مدار کسی است که به جای هوس مهندسی کردن جامعه مقتضیات را سعی کند شناسائی کند و متناسب با آن و اهدافی که تنظیم می‌کند بتواند که راه‌کارهائی مناسبی ارائه بکند. با این توضیح. این را عر بکنم. ببینید در ۱۰۰ سال گذشته، ما در واقع از ۴ پارادایم، ۴ دوره گفتمانی عبور کردیم.

پارادایم اول، پارادایم انقلاب مشروطه است. پارادایمی که بیش از همه متاثر از انقلاب کبیر فرانسه است. و پدران ما بیش از همه چشمشان به شعارهای آن انقلاب بود. و می‌شود گفت یک برخورد ابتدائی و اولیه با فرهنگ غرب ودنیای مدرن پیدا کردند.

پارادایم دوم، پارادایم ناسیونالیسم است. رضا شاه اولین وجوه مختلف انقلاب مشروطه، تکیه بر ناسیونالیسم را وجه‌همت خودش قرار داد. روشنفکری کشور این پارادایم را ایجاد کرد و جبهه ملی و ماجرای ملی کردن نفت و وقایع بعدی هم همگی در داخل پارادایم است.

پارادایم سوم، پارادایم انقلابی است. از دهه ۶۰ میلادی. در دهه ۴۰ شمسی خودمان. تفکر انقلابی و تقدس یافتن انقلاب، پارادایم غالب شد و روشنفکری کشور این فضا را بدست گرفت، کسب هژمونی کرد، روشنفکر انقلابی ما و در واقع پارادایم ناسیونالیسم تمام شد. این پارادایم من البته تحت عنوان میراث متدرس از آن یاد کردم که حاصلش انقلاب اسلامی شد و بعد هم نسخه‌های روشنفکران دهه ۴۰مان در انقلاب اسلامی و در جمهوری اسلامی پیچیدیم همه را. توصیه‌های روشنفکران دهه ۴۰ را به اجرا درآوردیم و کمایش کشور این شکلی شد که الان هست. الان بنظر من در و دیوار کشور نشان میدهد که به قول "توماس کن" ما در آستانه یک "پارادایم شیفت" قرار داریم. با باز شدن راه عقل در تفکر جامعه ما به دلیل کوشش‌هایی که بخصوص بخشی از روشنفکری دینی در یک دهه گذشته کرده، با بحران ناکارآمدی که نظام جمهوری اسلامی یعنی مولود پارادایم انقلابی به آن دچار شده با شکست جنبش اصلاح‌طلبی که نتوانسته است این نظام را اصلاح کند و تناسب لازم را بین نظام و پارادایم جدید جامعه ایجاد بکند، به نظر من همه این ها دست به دست هم داده و نشان میدهد که ما وارد یک دوره گفتمانی جدیدی شدیم که باید آن را خوب بشناسیم و به نظر من اگر بخواهیم به زبان‌های رایج دنیا صحبت کنیم، در واقع پارادایم جدید، پارادایم لیبرال دمکراسی است حالا به ابعاده، مرادم از لیبرالیسم به شکل نئولیبرال‌ها، به شکل عر شود مفاهیم بنیادیش به شکل، جرات دانستن داشته باشد، کانت، با مفاهیم بنیادیش ال‌آن جو غالب فکری جامعه ماست. راه‌گشائی برای عقل نقاد خودبنیاد و این پارادایم جدید، این دوره گفتمان جدید در جامعه ما به سرعت دامن‌گستر شده. جامعه و نسل جوان ما دنیا را با این دید نگاه می‌کند، ضمن اینکه دنیا هم تغییر کرده یعنی ما مثل ادوار گذشته تاریخ خودمان مستقل از دنیا نیستیم و از تحولات دنیا تاثیر گرفتیم. حالا با این نکته مرادم این است که اگر بخواهیم راهبری درستی به جامعه پیشنهاد کنیم، باید مبتنی بر مسیری باشد که ما را رهنمون بشود به سمت پارادایم جدید جامعه‌مان و حکومت در این جهت باید بتواند اصلاح شود. طبیعی است که حکومت برآمده از پاردایم انقلابی، مقاومت می‌کند. جلوی یک تغییر دمکراتیک، بسوی یک حکومت دمکراسی. ولی باید وجه‌همت همگی این باشد که بتوانیم حتی‌المقدور بدون خشونت و دمکراتیک این مسیر را طی کنیم. من به سهم خودم سال گذشته در یک مقاله‌ای تحت عنوان "حرف آخر، گام اول" پیشنهاد کردم که ما یک رفراندومی روی قانون اساسی فعلی کشور برگزار بکنیم. زیر نظر سازمان‌های بین‌المللی مثل سازمان ملل که جای چانه‌زدنی و بحث این که تقلب شد یا کم شد یا زیاد شد، توش نباشد و اجازه بدهیم ملت آزادانه نظر بدهد. آیا قانون اساسی فعلی را می پذیرد یا نمی‌پذیرد؟ بخصوص اینکه از نسل ما که به این قانون اساسی رای داده‌اند، به فر اینکه حالا همه رای داده باشند، بیش از ۸/۵ میلیون نفر زنده نیستند. اکثریت مطلق کشور جوانانی هستند که در موقع تصویب یا حتی اصلاحیه این قانون اساسی در سال ۶۸ در سنین نوجوانی یا کودکی بودند و بنابراین مشارکتی نداشتند در شکل‌گیری و تصویب قانون اساسی. به نظر من مسیری است که می‌تواند ما را متناسب با تغییرات درون جامعه کمک کند که با حداقل خسارت عبور کنیم از این فضائی که داریم.

آقای سازگارا در این پارادایم شیفتی که شما اشاره کردید، نقش و جایگاه نیروهای سیاسی - اجتماعی از جمله ملی - مذهبی‌ها، نیروهای سکولار، لائیک و نیروهای اپوزیسیون کجاست؟

ببینید، بگذارید حالا این را هم باز با این زبان بگیم. من البته این را که می‌خواهم بگویم را از یکی از فعالین سیاسی به وام گرفتم، این تقسیم‌بندی از آن من نیست. ببینید در عرصه سیاست ایران باز در یک نگرش کلان چهار خانواده فعال بودند. خانواده مارکسیست‌ها، خانواده ملیون، خانواده سلطنتی‌ها مونارکیست‌ها. و خانواده اسلام‌گرایان.

این چهار خانواده تقریبا می‌شود گفت در بین نیروهای سیاسی با کم و زیاد فعالین عرصه سیاست ایران بودند، در ۱۰۰ سال گذشته. از بین چهار خانواده، اسلام‌گرایان بدنه اصلی‌اشان در داخل ایران است به معنی طرفداران قرائت حداکثری از دین، باز هم تکرار می‌کنم و نه مسلمانی به معنی اعم. سه خانواده دیگر اتفاقا اکثریت فعالین و سابقه‌دارهایشان خارج از ایران هستند. البته دلیل ساده‌ای هم دارد، برای اینکه اسلام‌گرایان در ۲۵ سال گذشته می‌شود گفت جز خودشان با بقیه برخورد کردند و ضمن اینکه خودشان هم دائما با هم دعوا کردند بر سر اینکه کدام قرائت از اسلام‌گرائی حاکم بشود.

گاهی هم خیلی خشن و تند در نتیجه نیروهای سه خانواده دیگر فعالین و اصل کاری‌شان بیرون از ایران هستند. به نظر من مهم‌ترین نکته در هر چهار خانواده این است که با نسل جوانان ما هم‌سوئی و هم‌آهنگی لازم را داشته باشند. درک درستی داشته باشند از تغییری که در جامعه ایران اتفاق افتاده و در حال افتادن است. کافی است یک نگاهی به کتاب‌هایی که در ۱۰ تا ۱۲ سال گذشته در کشور فقط ترجمه یا تالیف شده بیندازند تا ببینند که چگونه جوانان ما مطالبی را برای اولین در یک سده گذشته خوانده‌اند در هاضمه ذهنشان هضم کردند و سئوالات جدیدی را پیدا کرده‌اند که هر چهار خانواده در دوره فعالیت‌های خودشان از آنها غافل بودند و اصلا باهاش سر و کار نداشتند. به نظر من، هر چهار خانواده باید بتوانند اولا نقد درستی از گذشته خودشان بکنند. ثانیا تحول لازم را در مبانی تئوریک خودشان و متناسب با تغییرات درون جامعه ایران و متناسب با تغییراتی که در دنیا اتفاق افتاده، ایجاد بکنند. آنوقت شاید بتوانند در عرصه سیاست ایران نقشی بازی کنند. وگرنه به نظر من به شکل و شمایل فعلی از مردم و از نسل جوان عقب هستند، بدون آنکه خدای نخواسته بخواهم کسی یا جریان یا گروهی خاصی را مورد سئوال قرار بدهم، در یک نگرش کلان عر می‌کنم. من کمتر دیدم جریان‌های چهارگانه که عر کردم اولا نقد درستی از گذشته خودشان بدهند. در حالی که ما خیلی احتیاج داریم مثلا فر کنید مارکسیست‌ها. تاریخ ۱۰۰ سال مارکسیست‌ها گذشته پر از افت و خیز بوده و کوتاه و بلند بوده در فعالیت‌های سیاسی کشور. نیازمند این هستیم که این نیروها به هر حال حضور دارند و

ادامه در صفحه ۱۲

اعلامیه هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

اعزام نیروهای بین‌المللی به فلسطین، تنها راه جلوگیری از کشتار جمعی مردم توسط دولت شارون است!

حملات اخیر دولت اسرائیل به شهر رفح در نوار غزه که یکی از بزرگ‌ترین جنایت‌های این دولت در سال‌های اخیر ارزیابی می‌شود و از آن به عنوان کشتار جمعی فلسطینیان نام می‌برند، طی سه روز عملیات هوایی و زمینی نزدیک به سیصد نفر کشته و زخمی بر جای گذاشته است. طبق معمول، بهانه دولت اسرائیل در کشتار شهر رفح، وجود تروریست‌ها و این بار ظن وجود تونل‌های زیرزمینی حمل سلاح از خارج به فلسطینی‌ها بوده است. مطابق گزارش‌های رسیده از نوار غزه، اوضاع انسانی در رفح و حومه‌ی آن بسیار وخامت‌بار است و بیشترین تعداد قربانیان این عملیات وسیع نظامی که با استفاده از راکت، توپ، تانک و مسلسل صورت گرفته، از زنان و کودکان بوده‌اند.

این جنایت جنگی چنان تکان دهنده بوده که واکنش سریع همه جهان را برانگیخته است. رژیم شارون، وقاحت را به آنجا رسانده است که حتی دولت آمریکا به عنوان حامی اصلی و سرسخت شارون نیز نتوانسته است در برابر قطع‌نامه سریع شورای امنیت مبنی بر محکومیت صریح اقدامات آن، از حق وتو استفاده کند. این اولین بار است که دولت آمریکا، با همه جهانیان در محکوم شناختن دولت اسرائیل هم‌آوایی کرده است.

اما آن چه که امروز به آن نیاز است تا مانع از ادامه چنین جنایت‌های جنگی شود، تنها صدور قطع‌نامه‌های هر چند معتبر بین‌المللی نیست. سراسر تاریخ بحران خاورمیانه، بیانگر بی‌اعتنایی دولت‌های تل‌آویو به این قطع‌نامه‌ها است. اسناد بین‌المللی آن‌گاه موثر خواهند بود که پشتوانه حقوقی اقدامات بین‌المللی باشند. ما با اعلام دگرباره مخالفت خود با تروریسم چه در شکل دولتی و چه در اشکال غیرحکومتی آن و تصریح مجدد این که، بحران اسرائیل و فلسطین که بحران همه منطقه ما است جز از طریق ایجاد دو دولت مستقل در کنار هم و زیست مسالمت‌آمیز آنان ممکن نیست، از موضع اعلام شده توسط تشکیلات خودگردان فلسطین مبنی بر ضرورت اعزام نیروهای بین‌المللی به سرزمین‌های اشغالی جهت حمایت از مردم فلسطین، قاطعانه پشتیبانی می‌کنیم. بدون وجود یک نیروی بازدارنده جنایت‌های دولت شارون در منطقه، هیچ طرح صلحی از جمله طرح "نقشه راه" تحقق نخواهد یافت.

راه خشکاندن ریشه تروریسم در سرزمین فلسطین، متوقف



کردن تروریسم دولتی اسرائیل، و کانالیزه نمودن مقاومت بر حق مردم فلسطین به مسیر مسالمت‌آمیز، وجود یک نیروی بین‌المللی در این سرزمین است تا دولت اسرائیل به خود اجازه ندهد روی آنها نیز آتش بگشاید.

هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
اول خرداد ماه ۱۳۸۳

"دستگیر کن، هر آنکه را که می‌خواهی دستگیر کنی و عمل کن هر آنطور که دلت می‌خواهد"



ترجمه: مزدک اسکندرخواه

در پی رسوائی شکنجه و اذیت و آزار زندانیان عراقی، فشارها به دونالد رامسفلد، وزیر دفاع آمریکا افزایش یافته است. روزنامه هلندی Spits به نقل از دو نشریه و روزنامه آمریکائی نیو ـ نیویورک و واشینگتن پست که در این هفته انتشار داده‌اند می‌نویسند که اجازه استفاده از روش‌های بازجوئی که بطور رسمی ممنوع می‌باشند، احتمالا بدستور مستقیم وزیر دفاع و فرمانده‌کل نیروهای آمریکائی در عراق ریکاردو سانچز صورت گرفته است. تاکنون این وزیر و فرمانده آمریکائی شکنجه و اذیت و آزار زندانیان عراقی را کار خودسرانه که توسط تعدادی از افراد ارتش صورت گرفته است، اعلام نموده‌اند و این ادعا که این امر یک سیاست رسمی بوده است را تکذیب کرده‌اند.

بنابرنوشته نشریه نیو ـ نیویورک که اولین عکس‌های زندانیان شکنجه شده عراقی را انتشار داده است، وزیر دفاع امریکا، شخصا دستور عملیات فوق سری (SAD) را بمنظور مقابله با "ترور و قیام مردم" صادر نموده است. این دستور عمل که برای اولین بار در افغانستان مورد استفاده قرار گرفته است بر یک پایه استوار است: "دستگیرکن هر آنکه را که می‌خواهی دستگیر کنی و عمل کن هر آنطوری که دلت می‌خواهد" بنابراین نوشته از روش‌های مورد استفاده در متد (SAD) شکنجه های جسمی و روحی و تجاوز به زندانیان می‌باشند.

در پی انتشار این مطلب مقامات پنتاگون و وزارت دفاع آمریکا ضمن تکذیب این خبر اعلام کردند که هیچ یک از مقامات این سازمان روش SAD را هرگز مورد تایید قرار نداده‌اند و این نوشته را حدسیات بی‌پایه و توطئه‌آمیز نویسنده مقاله مذکور Hersh Symour که جریان قتل عام My Lai در ویتنام توسط ارتش آمریکا را افشا نموده است، میدانند.

یگانه منشا قدرت حکومت‌ها باید .....

ادامه از صفحه ۱۱

هستند درست از خودشان انتقاد کنند. درست نشان بدهند کجاها مشکل داشتند، و الان اگر تغییر تئوریکی کردند، که قاعدتا کردند چون دنیا عو شده، بلوک شرق فروریخته، این را شفاف و روشن مطرح کنند و بخصوص حواسشون به تغییراتی که در جامعه ایران اتفاق افتاده باشد، به نظر من با پارادایم جدید موضع خودشان را روشن و مشخص تطبیق بدهند و یا اگر تفاوتی دارند بین شفاف و روشن بکنند. همینطور هم اسلام‌گرایان و اتفاقا اسلام‌گرایان از این حیث بیشتر باید زیر سئوال قرار بگیرند برای اینکه گروهی بودند که بقیه را قلع و قمع کردند و داخل ایران هستند و آنها باید بتوانند از خودشان نقد درستی بکنند و بتوانند که متناسب با شرایط جدید جامعه ایران تغییرات لازم تئوریک را در خودشان بدُهند و گرنه میدانید چه می‌شود، یعنی همان می‌شود اسباب زحمت حرکت جوانان مثلا فراهم می‌شوند. دائما به جای اینکه که گفت: اگر نوشم نئی، نیشم چرائی "بجای اینکه باری از دوش خواسته‌های جامعه ما بخصوص نسل سوم و جوانان ما بردارند، دائما می‌افتند به جان آنها و نق میزنند که شما تند رفتید، نمیدانم تندروی شد، دست من خط خورد، اگر تندروی نکرده بودند من هم‌چنین می‌کردم، هم‌چنان می‌کردم و از این حرف هائی در عالم سیاست واقعا به یک معنی فاقد محتوا و معنا است. همین طور است که خانواده‌ای بودند در حول و حوش سلطنت و شاید هنوز هم داعیه آن را دارند، اشکالی هم ندارد، ولی باید بتوانند شفاف گذشته خودشان نقد کنند، اولا. و ثانیا اگر تحول تئوریکی کرده‌اند روشن بیان کنند. و همانطور هم ملیون ما، من شاید پاره‌ای مقاطع پیش آمده که عر کردم که این هنر نیست که مثلا ملیون ما هنوز در پارادایم ناسیونالیسم به سر ببرند در حالی که دنیا مدتهاست تاوان ناسیولیسم را به دو جنگ جهانی پرداخته و ضمنا موازنه منفی دکتر مصدق هم که ترجمانش در جمهوری اسلامی نه شرقی نه غربی بوده، موضوعی است که در عرصه گلوبالیزاسیون و جهانی شدن محتاج بازنگری جدی است و تا این تغییرات نشود تا این نقدها صورت نگیرد و تا این راه‌گشائی‌ها نشود، این فعالین سیاسی چهار خانواده‌ای که عرض کردم، نقش درخوری در فضای سیاسی ایران نخواهند توانست ایفا کنند.

آقای سازگارا در سئوال آخرم می‌خواستم نظر شما را در ارتباط با جدائی نهاد دین از نهاد حکومت و یا نهاد دولت جویا بشم.

ببینید لغت جدائی دین از دولت به این شکل، از نظر من لغت درستی نیست برای اینکه دین نه در ایران بلکه در همه جای در همین انگلستان در آمریکا، هر جای دنیا دین یک باور مردم است و به تبع آن باور نهادهای خاص خودش را هم در جامعه دارد. نهادهائی که در واقع به تعبیر معمول نهادهای مدنی است، نهادهایی است که توسط مردم برای دفاع از حقوق خودشان در مقابل بخصوص قدرت دولت و حکومت ایجاد شده. اتفاقا نهادهای دینی در همه این جوامع، نهادهای نیرومندی هستند. برآمده از مردم و مال مردم است.

به این تعبیر دین نه فقط از حکومت و سیاست و دولت جدا نیست و نمی‌تواند جدا باشد بلکه به کار آنان می‌تواند کار داشته باشد. آنچنان که دین ممکنه به کار علم هم کار داشته باشد، به کار نهادهای دیگر اجتماعی هم کار داشته باشد و با آنها در تعامل بسر ببرد. از این زاویه بنابراین بحث جدائی دین از دولت یا دین از سیاست به این شکل تصور غلطی است و تصور بیهوده‌ای هم است. در عالَم عمل این اتفاق نمی‌افتد، در عالم عمل آدم‌ها چون زووجه هستند یک وجه‌شان هم به هر حال بخش از هر جامعه‌ای دیندار و معتقد دینی هستند، نهادهای دینی‌شان را درست می‌کنند و سعی می‌کنند از موضع آن باورهاشان از طریق نهادشان در سایر شئونات زندگی‌شان مثل مسئله سیاست، قدرت، تجارت، ثروت، علم، دانش و دانش اندوزی دخالت بکنند. آدمیزاد است دیگر و چند وجهی بودن!. ولی به این معنی که ما بگوئیم که نهادی به نام نهاد حکومت، چون حکومت هیچ چیز عجیب و غریبی نیست و هیچ تقدسی خاصی هم ندارد، یک نوع مدیریت جامعه است آنچنان که مثل یک مدیریت کارخانه است. آن چیزی که نهایتا در حل و عقد امور مردم باشد و بتواند مشکلات مردم را حل کند. حالا اگر بگوئیم حکومت به عنوان یک سازمان حقوقی، نهاد حکومت پایگاه قدرت خودش را، پایگاه حقوقی قدرت خودش را، از دل نهاد دین نباید اخذ بکند و باید از نهاد مردم اخذ کند، مثلا. من با این خیلی موافقم. یعنی معتقدم یگانه منشا قدرت حکومت‌ها باید رای عامه مردم و اراده عامه مردم باشد. نهاد حکومت نباید پایگاه حقوقی قدرت خودش را نه از دین دربیاورد نه از جبر تاریخی ماتریالیسم تاریخی و نمیدانم از حقانیت تاریخی طبقه کارگر و یا هر طبقه دیگری دربیارد نه از نژاد خاصی در بیارد و نه از منابع معرفتی بیرون از عقل انسان بخواهد برای حکومت مبنا قدرت و پایگاه حقوقی تعریف بشود. باید یگانه پایگاه حقوق حکومت‌ها رای مردم باشد و دو سیستم حکومتی هم ما بیشتر نداریم یا پایگاه حقوقی قدرت دولت و حکومت رای مردم است یا نیست. وقتی نباشد دیگر دمکراسی نیست. حالا می‌تواند هر شکل دیگر باشد. این را هم بلافاصله عر کنم من به عنوان یک مسلمان و یک متدین ممکن است این دغدغه را داشته باشم که حکومت ممکن است به حریم دین گاهی تجاوز بکند و به پاره‌ای از حوزه‌های دینی بخواهد تعددی کند. به نظر من راه دفاع از حوزه‌های دینی از طریق همان نهادهای مدنی که عر کردم، نهادهای دینی که دینداران برای خودشان درست می‌کنند، می‌توانند از حوزه دین دفاع کنند. آنچنان که در همین جوامع غربی هم شما می‌بینید که دین بسیاری مواقع نسبت به سازمانی به نام حکومت و قدرت سیاسی از حوزه خودش چه جوری دفاع می‌کند. از طریق احزاب مثلا فر کنید دمکرات مسیحی، از طریق خود نهاد کلیسا، از طریق انجمن‌ها و تشکیلاتی که دارد و هاکذا. هیچ ضرورتی ندارد برای حفظ حوزه دین، پایگاه حقوقی حکومت و دولت را شما در دل نهاد دین قرار بدهید. چون آنوقت بزرگترین مشکل‌اش این است که رای عامه مردم را کنار می‌گذارد و حکومت به شکلی غیردمکراتیک درمی‌آید.

آقای سازگارا! با تشکر مجدد از این که این وقت را در اختیار ما گذاشتید.

خیلی متشکرم، من هم تشکر می‌کنم از این که این فرصت را در اختیار من گذاشتید.